

رسالتها و وظیفه های اساسی عالمان دین در نگاه شهید مطهری

سیدعباس رضوی

عالمان دین و امت اسلامی را سرنوشت و باور مشترکی به هم پیوند

می زند.

دین، آیین و مکتب اهل بیت، مایه های پیوند ژرف بین عالمان دین و مردم در شیعه است. این پیوندها ر علقه ها و بستگیها، سبب اثر گذاری بسیار گسترده عالمان دین بر مردم و مردم بر عالمان دین شده اند.

یعنی همان گونه که عالمان دین در این فرایند، روی اندیشه، فکر، رفتار، منش، کتش و واکنش مردم اثر گذارند، مردم نیز در تکاپوها، دغدغه ها، رفتارها و کردارهای عالمان دین اثر گذارند.

جامعه از سلامت روحانیت، پویایی، شادابی، اندیشه ورزی و تعالی فکری این نهاد، در تکامل و تعالی خود بهره می برد و با بیماری آن بیمار

می‌شود و از افسردگی، بی‌تکاپویی و سستی این نهاد در اندیشه‌ورزی و تولید فکر خسران می‌بیند.

همین‌گونه است نهاد روحانیت، که از دلمردگی، بی‌انگیزگی، سستی، دنیازدگی مردم جامعه‌اش می‌فسرد و از نقش‌آفرینی باز می‌ماند.

و از دیگر سوی، از شادابی، انگیزه‌داری، پرورش‌گری، حقیقت‌جویی آنان، شاداب می‌شود و به تلاش برمی‌خیزد، تا راه‌هایی برای پرورش درست به خیل پرورش‌گران بیابد.

دست به تکاپو و جست‌وجوی گسترده در ژرفای منابع دینی می‌زند، تا نقیبی به حقیقت‌بزند و پیروان و مردم جامعه خود را از آن زلال سیراب سازد.

سخن در این است که هرگز زندگی به روحانیت و هر فساد در این نهاد، خیلی زود به روح جامعه راه می‌یابد و در امان بودن آن از آسیبها و پویدن راه صلاح و سداد، اثری ژرف در رشد و تعالی، تقوا و پیمودن صراط مستقیم جامعه و مردم دارد که به فرموده رسول گرامی اسلام:

«صنفاً من امتی ان صلحا، صلحت امتی و ان فسداً فسدت امتی... الفقهاء والامراء...»^۱

سلامت عالمان دین، بستگی به خودسازی و انجام دقیق و همه‌سویه رسالت‌ها و وظیفه‌هایی دارد که در شریعت بر عهده آنان نهاده شده است.

عالم دینی، با مسؤلیت‌گریزی نمی‌تواند خود را بسازد و روح و روان خود را از آلودگیها برهاند که خودسازی در میدان عمل و انجام رسالت‌ها و وظیفه‌ها روی می‌دهد و به حقیقت می‌پیوندد. عالم دینی، با انزوا و شانه‌خالی کردن از زیر بار مسؤلیت و به زمین نهادن رسالت‌ها و وظیفه‌هایی که



خداوند بر دوش او گذارده، و سرگرم شدن به کارهایی که به هیچ روی بر عهده او نیست، نمی تواند خود را بسازد و از سلامت روح برخوردار شود.

وقتی که خود را نتوانست بسازد، که بستگی ژرف با مسؤلیت پذیری دارد، بی گمان از سلامت روح و روان که شرط هدایت گری است، بی بهره خواهد بود.

بر اساس همین رسالت بزرگ روحانیت است که مصلح بزرگی چون شهید مطهری، بیش ترین دغدغه را برای اصلاح این نهاد و آشنا کردن آن با رسالتها و وظیفه هایی که عهده اش هست، دارد.

شهید مطهری، بیش از هر عالم آگاه به زمان و اصلاح گر جامعه دینی و احیاگر دینی، در اندیشه اصلاح روحانیت و آشنا کردن این نهاد با رسالتهای دینی خود بود.

همه گاه به پیشوایان دین هشدار می داد، نگران جایگاه خود باشند و همواره در پی آگاهی بیش تر و کشف حوزه های کاری کارآمدتر و نقش آفرین تر باشند. تلاش ورزند دریابند که در هر زمان و شرایط، چه روشهایی برای نشر دین، بهتر و اثرگذارتر است.

تلاش می ورزید، نقد را در نهاد روحانیت احیا کند. چون بر این باور بود که این کانون اثرگذار تا به نقد خود نپردازد و کاستیها را از خود دور نکند، نمی تواند نقش آفرین باشد و برای فردا و فردها این جایگاه اثرگذار را برای خود نگهدارد.

در نگاه شهید، این نهاد و کانون، با نقد و ارزیابی توش و توان خود، جایگاه خود را برای انجام رسالتها و وظیفه هایی که امروز و فردا بر عهده دارد،





باید بازبینی کند. در کجا جای دارد، به کدام سو در حرکت است، تاکنون چقدر از راه را پیموده، کاروانی که هدایت آن را بر عهده گرفته به کجا رسانیده و باید به کجا برساند، توشه راه برای پیمودن راه پر سنگلاخ پیش روی را دارد، یا خیر؟

طلایه‌دار شهید، راه را می‌نمورد، بر دو راهی‌ها نشان می‌نهاد و در گذرگاه‌های پُر پرتگاه، نشانه‌های هشداردهنده نصب می‌کرد. رهنمودها و هشدارهای او، ریزه آن دوره نبوده و نیست. آن چه را در آثار بلند و ماندگارش به یادگار گذارد، مشعلهای روشنایی بخش و راهنمایند برای همه عصرها و نسلها.

نقدها دقیق، فریادهای هشداردهنده او به روحانیت، همه‌گاه باید سرلوحه برنامه‌ها و حرکته‌ها و تلاشها باشد.

هشدارها، نقدها، پندها و اندرزهای او برای نهاد مقدس روحانیت، بیدارگر است و برای شتاب دادن به قافله سالاران حوزه، زعمای فکری، هدایت‌گران، نقش آفرینان، اثرگذاران در رفتار و اخلاق طالب علمان، طالب علمان جوان، مدرسان سروش آشنا، دلنواز و برانگیزاننده است. پیامهای او از سر آگاهی بود و خطری که در پشت دروازه‌های شهر دین احساس می‌کرد. او، برابر رسالتی که داشت و پیمانی که با خدا بسته بود، عالمانه و آگاهانه از آسیبهای نهاد روحانیت و آن چه که کیان حوزه‌های دینی را به خطر می‌انداخت، زعمای حوزه‌ها و عالمان دین را می‌آگاهاند.

پیام او به زعمای دین و عالمان بزرگ این بود که: نهاد روحانیت، باید دَماَم رسالت خود را تعریف کند؛ چرا که در هر زمان و برهه‌ای، وظیفه‌ای



دارد که باید انجام دهد و این بدون شناخت و آگاهی از وظیفه هر زمان، ممکن نیست. و باید به آسیب شناسی بپردازد و آسیبها را یک به یک شناسایی و قدرت ویرانگری آنها را ارزیابی کند و راه مبارزه و درافتادن با آنها را، از روی علم و پژوهش و با دقت و کارشناسی دقیق و رایزنیهای پیاپی با اهل نظر بیابد، مهم تر از همه این که، در این آسیب شناسی، دقیق بنگرد، آفتهای حوزه اندیشه را بشناسد و به آفت زدایی از این حوزه همت بگمارد؛ چرا که راه های پرخطر پیش روی را نمی شود با انبوهی از آفتها و آسیبهای فلج کننده و بازدارنده فکر از بالندگی و رشد و تعالی، پیمود. اندیشه ها را پندارها و خرافه ها از کار می اندازند و افقهای فراروی حرکت را تاریک جلوه می دهند و اندیشه ها به رکود کشیده می شوند و ممکن نیست با اندیشه های به رکود کشیده شده و به سکون گرفتار آمده، رسالتها و وظیفه هایی که بر عهده است، به درستی انجام داد و از عهده آنها برآمد.

در نگاه همه سویه و جامع استاد شهید، در این حرکت بزرگ و پرخروش و دمان، مردم بیکاره و تماشاگر نیستند که مسؤولیت بزرگی بر عهده دارند. مردم، باید نگران بیداری دیده بانان و طلایه داران خود باشند، بی دغدغه و آسوده خاطر به خواب نروند و به زندگی خود سرگرم نشوند، به این پندار که دیده بانان بیدارند و هشیار، خطاست، خطای جبران ناپذیر. مردم و دیندارانی که در کاروان دین در حرکت اند، باید بدانند کاروان به کدام سمت و سو در حرکت است و کاروان سالاران تا چه حد به رسالت و وظیفه خود پای بندند و مسؤولیت شناس و به راه ها و کژراهه ها آشنا و به شگردهای دشمن آگاه و به فن رویاری با دشمن و شگردهای آن و دشواریهای راه خبیر.



استاد با یادآوری پاره‌ای از حقوق، رسالتها و وظیفه‌های اساسی عالمان دین و وظیفه‌های به زمین مانده، تحریف شده و یا شناخته نشده، از مردم خواسته است: به هوش باشند و هشیارانه بین رسالتها و مسؤولیتهای اساسی و کارهایی که در حوزه کاری عالمان دین نیست و وظیفه‌ای در انجام آنها ندارند، مرزبندی کنند و مسؤولیت‌شناسی را عیار نقد حوزویان قرار دهند. بین عالم مسؤولیت‌شناس و عالم مسؤولیت‌ناشناس فرق بگذارند و سرنوشت دین و زندگی خود را به مسؤولیت‌ناشناسان ندهد که خسران خواهند دید.

از عالمان دین انجام رسالت و وظیفه دینی بخواهند. کارهایی را بخواهند و طلب کنند که در حوزه رسالت آنان قرار دارد، نه کارهایی که در شان آنان نیست و بیرون از حوزه رسالت آنان قرار دارد. در مکتب، به جای مسؤولیتهای رسالتی چون روشنگری زوایای مکتب، برنامه‌ریزی برای پیشبرد اسلام و فرهنگ دینی، تلاش در راه پاسداری از ارزشها و میراث انبیا و اسلام و دفاع از ستم‌دیدگان و... استخاره، پاسخ به پرسشهای قلندری و... را در حوزه وظیفه‌ها و رسالت‌های عالمان دین قرار ندهند.

«ما اینها را باید بدانیم و در مقابل، باید بدانیم که اسلام وظایف مثبتی از عالم خواسته است.

وظایفی هم مادر مقابل علمای دین داریم و آنها را فراموش کرده‌ایم. مانعی دانیم که یک عالم در مقابل اسلام، چه وظایفی دارد. اگر بدانیم، علمای حقیقی و واقعی را از غیر آنها تمیز می‌دهیم. هم نمی‌دانیم خودمان در مقابل علما چه وظایفی داریم. در مقابل آمده‌ایم و یک حرفها و مسائل دیگری



را از خودمان وضع کرده ایم که گاهی، سر به جاهای

عجیب می زند. ۲۰

مردم باید بیش تر روی وظیفه ها و رسالتها و کارهایی که برابر سیره و سنت نبوی و گفتار و سیره عملی ائمه اطهار، بر عهده عالمان است و از کسان دیگر بر نمی آید، پای فشارند و در این امور به آنان مراجعه کنند:

گره گشایی از دشواریهای فکری، روشنگری دینی، تفسیر و بیان آیه ها و آموزه های دین و ...

در این نوشتار نگاهی داریم گذرا به رسالتهای اساسی عالمان دین در جامعه دینی و در برابر مردم، از زاریه نگاه استاد شهید مطهری:

شناساندن
اسلام به عنوان
یک مکتب
شهادت، طرح اسلام به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی را مهم ترین رسالت عالمان دین می داند. مکتب، به معنای مجموعه ای به هم پیوسته و نظام واره، آیینی که انسان و هستی را معنی کند، به اندیشه ها روشنائی بخشد و فرهنگی سازنده و خلاق بیافریند، به پرشها و نیازهای نوپدای بشر پاسخ بدهد و طرحی زاینده و کارآمد برای زندگی اجتماعی ارائه دهد.

وی، اسلام را یک مکتب می دانست و تأکید می ورزید:

اسلام، نه تنها دربردارنده دستورهای اخلاقی پراکنده که از نظامی دقیق برخوردار و زوایای آن به هم پیوسته است و همه شئون آن توأم با یکدیگر. بخشهای آن همدیگر را تفسیر و کامل می کنند.

اسلام، دین دنیا و آخرت، فرد و جامعه، امروز و فردا، مکتب تئوری و

عمل است.



اسلام دارای نظامی اعتقادی، تربیتی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی است و صلاح و فساد در هر یک از اینها در شؤون دیگر اثرگذار است.^۳

اسلام توانایی دارد که به نیازهای مادی و معنوی در همهٔ جامعه‌های بشری پاسخ بدهد:

«رسالت پیامبر اسلام... از نوع قانون است، نه برنامه. قانون اساسی بشریت است. مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو، یا راست و یا چپ نیست. اسلام، طرحی است کلی و جامع و همه‌جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرحهای جزئی و کارآمد در همه موارد.»^۴

استاد در بیان و سخنی دیگر، به روشنگری این نکته می‌پردازد که: اسلام دین حکومت و سیاست نیز هست. پیوند توحید و عدالت با حکومت، پیوند مغز و پوست است. بدون قدرت و جهاد و نظام مقتدر، نمی‌توان از باورها، ارزشها و اصول پاسداری کرد:

«بزرگ‌ترین آرزوی موافق‌خواهان ترقی اسلام، باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد. نسبت این دو با هم، نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست، باید به یکدیگر بپیوندند و فلسفهٔ پوست، حفظ مغز است. پوست از مغز نیرو می‌گیرد و برای حفظ مغز است. اهتمام اسلام، به امور سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی؛ برای حفظ موارث معنوی؛ یعنی توحید و معارف روحی و اخلاقی و عدالت اجتماعی و مسارات و عواطف انسانی است. اگر این پوست از این مغز جدا باشد،



البته مغز، گزند می‌بیند و پوسته خاصیتی ندارد، باید سوخته و دور ریخته شود...

فلسفه روحانیت، حفظ موارث معنوی اسلام و مغز در مقابل پرست است. جدایی روحانیت از سیاست، از قبیل جدایی مغز از پوست است. ۵

طرح شاخه شاخه اسلام، جزئی را گرفتن و جزئی را رها کردن، بخشی را به کار بستن و بخشی را به کار نیستن، روشنگری و تبلیغ اسلام نیست و انجام رسالت دینی به شمار نمی‌رود. اسلام باید کامل و جامع، با همه زوایا مجال طرح بیابد، و این مهم، کار کسانی است که اسلام را به تمام و کمال و به گونه جامع شناخته‌اند؛ یعنی عالمان دین.

روشنگری و تبلیغ اسلام، به عنوان یک مجموعه، وظیفه و رسالت عالمان دین است. کم گذاشتن در این رسالت و ناقص انجام دادن آن، یا به بخشی افزودن و از بخشی کاستن، نپیمودن همه راه است، کاری که عالم دینی، باید از آن پرهیزد.

عالمان دین، وظیفه دارند زوایای گوناگون دین: بایدها و نبایدهای عبادی، مقوله‌های اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و آن چه به دنیا و آخرت مردم ربط پیدا می‌کند، به درستی بشناسند و عرضه بدارند. معنای تفقه در دین، که بر گروهی از امت واجب شده، همین است. تفقه، ویژه احکام نیست، تفقه، شناخت ژرف مجموعه دین است: باورها، ارزشها، احکام، تاریخ و فرهنگ و میراث اسلام:

«روحانیت ما... مسئولیت اصلی اش ایجاد رشد و لیاقت و





اعطای شناخت اسلام و فرهنگ اسلامی و سرمایه های اسلامی و تاریخ اسلام و معرفی اسلام، به صورت یک مکتب و یک ایدئولوژی و یک جهان بینی اسلام است.^۶

شناساندن اسلام به عنوان یک مکتب، با پژوهشهای یک سویه و در پاره ای از دانشها ممکن نیست، بلکه نیازمند کاورش، جست و جوی پژوهش در عرصه های گوناگون است و احیای آنها و ساختن زمینه ها و پیدا کردن آمادگیهای لازم:

«احیای همه علمی که هم اکنون جزء علوم اسلامی محسوب می شود: از تفسیر، حدیث، درایه، رجال، فقه، اصول، ادبیات، تاریخ اسلام، تاریخ ملت‌های مسلمان، کلام اسلامی، فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی، اخلاق اسلامی، منطق اسلامی، با توجه به سیر تحولی و تاریخی آنها و مشخص ساختن نقش مشخصتهایی که در پیشبرد این علوم مؤثر بوده اند. یعنی علاوه بر این که خود این علوم، مشمول احیا و اصلاح و آرایش و پیرایش قرار می گیرند، تاریخ تحول این علوم نیز دقیقاً مشخص می شود.

حفظ و نگهداری و نگهداری و نگاهبانی میراث فرهنگی اسلامی ...

... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آشنایی با علوم انسانی جدید...

اطلاع بر فلسفه اخلاق ...

اطلاع بر فلسفه تاریخ ...

و...^۷



در نگاه همه‌سویه و جامع استاد شهید، در این حرکت بزرگ و پرخروش و دهان‌مردم‌بیکاره و تماشاگر نیستند که مسئولیت بزرگی بر عهده دارند.

مردم، باید نگران بیداری دیده‌بانان و طلابه‌داران خود باشند، بی‌دغدغه و آسوده خاطر به خواب نروند و به زندگی خود سرگرم نشوند، به این پندار که دیده‌بانان بیدارند و هشیار، خطاست، خطای جبران‌ناپذیر. مردم و دیندارانی که در کاروان دین در حرکت‌اند، باید بدانند کاروان به کدام سمت و سو در حرکت است و کاروان سالاران تا چه حد به رسالت و وظیفه خود پای بندند و مسئولیت‌شناس و به‌راه‌ها و کزراه‌ها آشنا و به شکردهای دشمن آگاه و به فن‌رویارویی با دشمن و شکردهای آن و دشواریهای راه غیبر.

استاد در توان نظام آموزشی حوزه نمی‌دید که از عهده این مهم برآید و طالب علمانی را پیروراند که بتواند اسلام را به عنوان مکتب بشناساند. و به خوبی دریافت این نظام آموزشی گنجایی آن را ندارد که تمام دین، در آینه آن بازتاب یابد.

نظام آموزشی که بر حوزه چتر خود را گسترانده، به لاغر شدن پاره‌ای از زوایای مکتب و فربهی زوایای دیگر می‌انجامد. با این روش و به کارگیری آن، نمی‌توان به هدف و رشد و تعالی فکری دست یافت؛ چه کم بها دادن به گزاره‌های بنیادینی چون جهان‌بینی، انسان‌شناسی، تفسیر، تاریخ، فلسفه اخلاق، مقوله اجتماعی، سیاسی و... از یک سوی و سرمایه‌گذاری افزون‌تر و بیش از اندازه در دانش اصول و آن هم در بخشهای غیر کاربردی و پاره‌ای از بابهای فقه، از مجموعه‌ای به هم پیوسته و نظام‌واره، آیینی که انسان و هستی را معنی کند و به اندیشه‌ها روشنایی بخشد و فرهنگی سازنده و خلاق بیافریند، دور می‌کند. نظام آموزشی یک‌سویه نگر، چهره‌ای کریه و بد از دین به نمایش می‌گذارد، به گونه‌ای بدنی که دستان او کوچک و پاهایش ناموزون و بزرگ.

زیاده‌روی در آموزش دانش اصول و در بابهای فقهی که به اندازه کافی در

آنها بحث و کندرکاو انجام گرفته، و کنار گذاردن بابها و بحثهای بسیار مورد نیاز و زندگی ساز و تعالی بخش، مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عنصر تهاجم به دستگاه ستم و ناعادلانه را می گیرد. اگر در مکتبی عنصر تهاجم نسبت به ستم و اختناق و جرد نداشته باشد، این مکتب نخواهد توانست بذر انقلاب را در میان پیروان خود بکار د. وقتی که درس جهاد و جمله «افضل الجهاد کلمة العدل عند امام جائز» و امر به معروف و نهی از منکر، جایگاه خود را حوزه های دینی و نظام درسی حوزه ها بیابند، عنصر تهاجمی مکتب، که رکن مکتب است و قوام مکتب به این عنصر بستگی دارد، احیا می شود.

عالمان دین وظیفه دارند این عنصرهای به پا دارنده و تهاجمی مکتب را از بوته فراموشی به در آورند و غبار فراموشی را از آنها بزدایند، تا بذر انقلاب، همیشه و دما دم در بین امت اسلامی افشانه شود و مکتب از حالت تهاجمی خود در برابر ستم پیشگان باز نماند و حالت رکود نیابد.

استاد شهید، بر این باور است که چون پس از قرنهای فراموشی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، اکنون این عنصرهای انگیزاننده، شورآفرین، به همت و تلاش عالمان مسؤلیت شناس، از بوته فراموشی به در آمده اند، بذر انقلاب در بین امت اسلامی و شیعیان افشانه شده است و مردم راه مبارزه را یافته اند.^۸

نظام آموزشی حوزه باید به گونه ای باشد که عنصرهای تهاجمی و بیدارکننده مکتب، در متن درسا و بحثها و گفت و گوهای علمی قرار بگیرند، نه در حاشیه.

هر نظام آموزشی و برنامه درسی، طالب عالمان را از متن زندگی برکنار



بدارد و از مسائل اجتماعی و سیاسی دور کند و شمس واقع بینی را در آنان ضعیف کند، ابتر و ناقص است و با روح آموزه های اسلامی سازگاری ندارد، باید برای دگرگونی آن به تلاش همه جانبه برخاست:

افراط در مباحثه و شیوع علم اصول، در عین این که یک نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می کند، یک نقص دارد و آن این است که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور می کند و به واسطه این که حتی منطقی تعقلی ارسطویی نیز به قدر کافی تحصیل و تدریس نمی شود، روش فکری طلاب، بیش تر جنبه جدلی و بحثی دارد و این، بزرگ ترین عاملی است که سبب می شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند.^۹

استاد شهید، با بیان نقطه ضعفها و قوت های حوزه های علمیه و نظام درسی آنها و ارائه طرحها و دیدگاه های راه گشا، آهنگ آن داشت که حوزه را برای درنوردیدن عرصه های نو، پاییدن و نقش و جایگاه خود و ارائه اسلام به عنوان یک مکتب، آماده سازد. حوزه ای که او آرزو داشت با همفکری و همراهی دانشوران، اهل نظر و فرهیختگان و فقیهان روشن اندیش، بنیادش ریخته شود، حوزه ای بود که مدل و نمونه کوچک آن را خود، با پدید آوردن آثار گوناگون، به جامعه علمی و حوزوی عرضه کرد. یعنی به آسانی می توان براساس مدل و نمونه ای که او عرضه داشته حوزه ای نو بنیان نهاد و هدفها و برنامه های آن را ترسیم کرد و از فراورده های آن برای ارائه اسلام، به عنوان یک مکتب بهره برد.



احیای دین، زندگی می دهد و بشر زندگی می پذیرد. دین محیی و زنده کننده ر دینی انسانهاست:

«يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحيككم.»

دعوت خدا و دعوت پیغمبر را بپذیرید، پیغمبری که شما را دعوت می کند به چیزی که آن شما را زنده می کند.

همان گونه که دین محیی انسانها، زنده نگهدارنده آنان و مایه زندگی است، انسان باید ر ناگزیر است که مایه زندگی و حیات خود را از هر گزندى به دور بدارد و نگذارد آلودگیها به ساحت آن راه یابند، تا بتواند شاداب و رخششان روح حیات به کالبد انسانها بدمد.

مانند آب که مایه زندگی و حیات انسان است و انسان باید تلاش ورزد که این مایه حیات و زندگی، سالم و پاک باشد و هیچ گونه آفت و آلودگی به آن راه نیابد. اسلام به پیروان خود دستور اکید داده است که باید محیی و زنده کننده دین باشند و نگذارند زنگ بزنند، بیمار شود، افول کند و بعیرد و از حیات بخشی و جاری ساختن رود زندگی و حیات به کالبدها باز بماند.

علی (ع) در خطبه ای غراء، دل گذار و غم انگیز از یاران و برادران خود یاد می کند که محیی دین بودند و احیاگر سنت نبوی که خون شان در صفین ریخته شد:

«... کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به

خانه آخرت بردند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تیهان و

کجاست ذوالشهادتین و کجایند همانندان ایشان از برادران شان



که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند؟ [پس دست به ریش مبارک خود گرفت و زمانی دراز گریست، سپس فرمود:]

دریغ! از برادرانم که قرآن را خواندند و در حفظ آن کوشیدند، واجب را برپا کردند، پس از آن که در آن اندیشیدند. سنت را زنده کردند و بدعت را میراندند...^{۱۰}

با حضرت علی (ع) وقتی که سخن از حضرت حجّت به میان می آورد، احیای آن را از ویژگیهای آن وجود مقدس می شمارد:

«وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»^{۱۱}

و آن چه از کتاب و سنت مرده است، زنده فرماید.

احیای دین، رسالتی است بر دوش عالمان و آگاهان. چه در زمان حضور و نورافشانی امامان (ع) و چه در زمان غیبت، این وظیفه باید پاس داشته شود. سنت باید از هر گزند در امان بماند. از تفسیر غلط، برداشتهای نادرست، واژگونه معنی کردن، به فراموشی سپردن و در غبار جهل و دروغ و کینه آن را فرو پوشاندن و از مدار زندگی خارج کردن. پس از پیامبر (ص) تا روزگار علی (ع) کسانی دست به کار شدند و سنت را میراندند و از حیات بخشی و روشنایی دهی بازداشتند و نگذاشتند مشعل زندگیها شود و آب حیات به جانها فرو ریزد. در این مدت کوتاه چنان غبار اندر دوش کردند و به طاق نسیان اش گذاردند که گویی سستی نبوده و چنین چلچراغی در شبستان مسلمانان نور نمی افشانده است. چنان فراموش شد و مُرد و از صحنه زندگی خارج شد که برای احیای آن فرزندان رشید اسلام، با هم پیمان مرگ بستند و سرهاشان را هدیه کردند.



دین، همیشه و در همه حال، در همه زمان و در هر مکان، نیاز به احیاگر دارد، هرچه از صدر اسلام دورتر شویم، احیاگران بیش‌تر باید به آوردگاه وارد شوند و با ایثار جان خویش به احیای دین قد افرارزند.

این وظیفه شیعه است. وظیفه کسانی که پرچم پیروی از ولایت و امامان را برافراشته‌اند و خود را شیعه آنان می‌نامند. شیعه؛ یعنی اهل خطر. شیعه یعنی کسی که همیشه و در همه حال با آفتها و آسیبهایی که سنت و قرآن را می‌میراند و از مدار زندگی خارج می‌سازد، به مبارزه برمی‌خیزد و در این راه، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزد و حاضر است، جانش را فدا سازد.

عالمان شیعی و حوزه‌های شیعی باید در احیای پیشاهنگ باشند و خود را همیشه طرف این خطاب امام رضا(ع) بدانند که به یکی از شیعیان فرمود:

«أحيوا أمرنا»

حوزه‌های شیعی باید به گونه‌ای سازمان‌دهی شوند و مسلمان بیابند که احیاء‌گر امر ولایت امامان باشند و کسانی را در گاهواره خود بپرورانند که برای احیای سنت و آفت‌زدایی از ساحت سنت و قرآن و احیای امر امامان، سر از پا نشناستند، خطر کنند و از دیو و دد نهراسند و اسیر پندارها و اندیشه‌های بازدارنده، غلط و راه‌بند نشوند و در هر حال و هر زمان بتوانند فرمان امام رضا(ع) را به زیباترین وجه به پا دارند؛ یعنی زیباییهای کلام امامان را، سیرت و حقایق آنان را برای مردم بگویند که این زنده کردن ولایت آن بزرگواران است.

ناگفته نماند، این که می‌گوییم احیای دین، احیای سنت، احیای قرآن، یعنی احیای فکر دینی خودمان، احیای فکر دینی جامعه اسلامی. فکر دینی ما وقتی پایین، در سنگلاخ تعجرب‌گرفتار آمده باشد و هیچ نشانه‌ای از حیات،



شور و شادابی دینی در آن نباشد، مرده است. باید چاره‌ای برای فکر مرده و یا نیمه بیدار و نیمه خواب خودمان بیندیشیم. چه کنیم که فکر دینی زنده شود و از خواب گران برخیزد. با فکر خواب، با فکر مرده، نمی‌توان دین را احیا کرد، بلکه فکر مرده، با برداشتهای مرده و بی‌روح خود، دین را به محاق می‌برد و فکر و اندیشه را از پیوند با حقیقت دین که هیچ‌گاه حیات خود را از دست نمی‌دهد، باز می‌دارد. حقیقت دین زنده است، آن چه که دچار آسیب می‌شود فکر دینی ماست. فکر مرده است که دین را در غبار کهنگی فرو می‌برد.

به گفته استاد شهید:

«دین زنده است و هرگز نمی‌میرد. یعنی آن حقیقت دین، قابل مردن نیست، چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ شدن است که یک اصل بهتری نباید جای او را بگیرد. مثلاً هیئت بطلمیوس، یک اصل علمی بود، یک مدتی در دنیا زنده بود، بعد حقایق دیگری و اصول دیگری در هیئت و آسمان شناسی پیدا شد، هیئت بطلمیوس را از بین برد. نظریه اتباز قلس در طبایع اربع و عناصر اربع مرد.»

حقایق دین و اصول کلی که دین ذکر کرده است، هرگز مردنی نیست. آن چیزی که می‌گوییم می‌میرد. اگر در زبان خود دین وارد شده است که قرآن، یا سنت می‌میرد. معنایش این است که در میان مردم می‌میرد. فکر مردم درباره دین، فکر مرده‌ای است. مقصود ما این است و الا دین، خودش در ذات خودش، نه می‌میرد و نه مردنی است. ۱۲۴



وقتی فکر از دین جدا افتاد و در حوزه دین، زیر نظر اسلام شناسان و عالمان دقیق اندیش به تکاپو در مقوله های دینی تپرداخت و دین از مساحت زندگی، فکر، اندیشه و اندیشه ورزی کوچید و به جای دین و معنویت ناب، خرافات و اخلاق و رفتار قلندری و مرجئه گری، رواج یافت، فکر دینی، آن فکر دینی که مایه سعادت و خوشبختی و زندگی شرافت مندانه و دمیدن روح آزادی و آزادگی و برداشتهای ناب از دین است، می میرد و به جای آن فکری میدان دار می شود که آن چه را به نام دین عرضه می کند، دین نیست، دین وارونه است. آن چه که باید مایه بیداری و حیات بشود، شگفت این که مایه خواب و مردگی فکر و اندیشه دینی می شود و انسان مسلمان و شیعه و محب اهل بیت را از عمل به دستورها و فرمانها باز می دارد و جای این که پیروان دین و شیعیان را به عمل به دین برانگیزاند، انگیزه عمل را از آنان می گیرد.

«در مسأله ولایت و امامت، طرز فکر ما به صورت عجیب و معکوس در آمده است. آیا این عجیب نیست که ما مقتدیانی مثل اهل بیت پیغمبر داشته باشیم، علی ابن ابی طالب داشته باشیم، حسن بن علی داشته باشیم، حسین بن علی داشته باشیم، زین العابدین داشته باشیم و همچنین سایر ائمه (ع)، آن گاه به جای این که وجود این پیشوایان، محرك ما و مشوق ما باشد به عمل و سیله تخدیر ما و تبلی ما و گریز ما از عمل شده است. تشیع و دوستی اهل بیت پیغمبر را وسیله قرار دادیم برای این که از زیر بار اسلام بیرون بیاییم. حالا ببینید این فکر، چقدر مسخ شده است.»^{۱۳۴}



نه تنها امامت، که توحید، نبوت، اعتقاد به قیامت و تمام دستورهای دینی در فکر ما تغییر شکل داده و مسخ شده اند. این جاست که نقش عالم دینی روشن می شود. او باید به پا خیزد و فکر دینی را احیا کند و در نگاه ما دگرگونی پدید آورد و نگذارد آن چه از دین نیست و ربطی به دین ندارد، جای آموزه های حیات بخش آن را بگیرد. نگذارد توکل، زهد، تقوا و ده ها مقوله، گزاره و آموزه اسلامی مسخ شده، جای توکل، زهد، تقوا و... اصیل و ناب و تکامل بخش اسلام را بگیرد و تلاش و رزد فکر مرجئه را که در روزگاری رودر روی شیعه قرار داشت، از ساحت اندیشه و عمل شیعی بتاراند و از ذهن و فکر شیعه این اندیشه را بیرون کند که اصل ایمان است، عمل کردی کردی، نکردی، نکردی. به علی عشق بورز، به حسین علاقه مند باش، در عزای حسین گریه کن و... اگر کارنامه ات سیاه سیاه باشد، در قیامت، در بارگاه ربوبی رؤسوفید خواهی بود.

اینها و مانند اینها بدعت است و از دین نیست و اندیشه و فکر گروه های معارض شیعه که متأسفانه به ذهن و فکر شیعه راه یافته است و شیعه را از مکتب اهل بیت که عمل به اسلام و دستورها و آیینهای آن گوهر و هسته اصلی آن را شکل می دهد، دور کرده است.

استاد شهید، در جای جای آثار خود در برابر این اندیشه های خرافی، بازدارنده از عمل به اسلام و رشد و بالندگی جامعه می ایستد و به جامعه دینی هشدار می دهد و از حوزه های دینی و عالمان آگاه می خواهد چاره ای بیندیشند و از این حالت رکود و مردگی به درآیند و به اصلاح فکر دینی همت گمارند:

«فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است،



غلط. به جرأت می‌گویم از چهار تا مسأله فروع، آن هم در عبادات، چندتایی هم از معاملات، از اینها که بگذریم، دیگر فکر درستی ما دربارهٔ دین نداریم. نه در این مبصرها و در این خطابه‌ها می‌گیریم و نه در این کتابها و روزنامه‌ها و مقاله‌ها می‌نویسیم، نه فکر می‌کنیم. ۱۴۰

تا هرگاه بر مدار فکر غلط از دین بگردیم و از مدار قرآن و سنت و رهنمودهای ائمه اطهار خارج باشیم در ردیف عقب مانده‌ترین ملت‌ها خواهیم بود. این عقب ماندگی نه تنها در عرصه علم، صنعت و نوآوری خود را می‌نمایاند که در تار و پود اخلاق و رفتار، انسانیت و معنویت ما نیز، هر روز بیش از پیش چهرهٔ کزیه خود را آشکار می‌سازد.

دین وارونه، فکر دینی مرده، زنگار گرفته و پوسیده، واپس‌گرایی می‌آورد، جلوی نور خرد و پرتو افشانی عقل را می‌گیرد و انسان را از هرگونه نوآوری، آفرینندگی و میدان‌داری باز می‌دارد و زمینه را برای آفتها و آسیبهای گوناگون فکری و اجتماعی مهیا می‌سازد. این که جامعه‌ها و کشورها و سرزمینهای اسلامی آفت زده‌اند و دچار آسیبهای جدی و ویران‌گر، از این روست.

کشورها و سرزمینهای اسلامی، پیش از آن که گرفتار استعمار کهنه و نو بشوند، فکر دینی زنگار زده و از کار افتاده، راه را برای استعمار هموار ساخت. مسلمانان چون از دین ناب و فکر دینی راه گشا کناره گرفته بودند، استعمار توانست به آسانی بر آنان بتازد و تار و پودشان را از هم بگسلد. استعمار به دروازه‌های فروریخته، سرداران و سربازان افسرده و گرفتار او هام و عالمان، و باروبانان خرافه پرست و از نور خرد و دین بی‌بهره تاخت.



«سیاست حاکم بر جهان- یا بر نیمی از جهان- می خواهد که اسلام، نه بمیرد و نه زنده بماند. به حالت نیم مرده و نیم زنده بماند....»

بلوک غرب، فکرش این است که اسلام را به حال نیم زنده و نیم مرده نگه دارد؛ یعنی همین که هست. این وضعی که الآن هست، حفظ بکند. نه بگذارد از بین برود، نه بگذارد، درست زنده شود....»

البته این راه هم نمی خواهم بگیریم و شما را به غلط بیندازم که استعمار و استثمار ما را به این حالت درآورده است. نه ما قبلاً به این حالت درآمدیم. آنها ما را امروز به این حالت نگه می دارند و علت بقیه ما هستند و الا ما قبل از این که استعمار و استثماری بیاید، افکاری از نواحی، تدریجاً، در ما پیدا شده، ما را به این حالت این طوری درآورد. ۱۵»

راه چاره احیای استعمار و بدعتهاست و سرلوحه کار قرار دادن این روایت شریف:

«اذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله.»
این روایت شریف، وظیفه و رسالت عالمان دین را به روشنی بیان می کند و راه بر هر عذر و بهانه ای می بندد. حوزه های دینی، باید در برنامه درسی خود، بدعت شناسی را بگنجانند و طالب علمان را به این دانش آشنا سازند. بدعت، نه هر فکر و اندیشه نو، راه گشا و یا فرضیه، طرح و پیشنهاد در خور بحث. بدعت، آن چیزی است که جزو دین نیست، ولی جامعه دین پوشیده،



نام دین به خود گرفته، به گونه‌ای که مردم می‌پندارند از دین است. هر اندیشه‌ای که انسان مسلمان را به بی‌عملی، رکود، بی‌انگیزگی، واپس‌گرایی بکشاند و چهره‌ای کزیه و وارونه از اسلام عرضه بدارد و راه را بر نور خرد بیند، بدعت است.

فکر دینی مرده، فکر و اندیشه‌ای که عمل را از کار بیندازد و اسلامیان را در عمل به فرمانها و دستورهای اسلام مست کند؛ یعنی به اندیشه و فکر انحرافی مرجئه میدان بدهد، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ده‌ها فرمان و دستور و حکم عزت‌آفرین را در بین مسلمانان کم‌رنگ کند و یا از دور خارج سازد، بدعت است.

«اگر بدعتها پیدا بشود (بدعت یعنی آن چیزی که جزء دین نیست، ولی نام دین به خودش گرفته است و مردم خیال می‌کنند مال دین است) اگر بدعت ظاهر شد در میان مردم، برداناست که اظهار بکند و بگوید.

این حدیث شریف، وظیفه احیای دین را که در درجه اول بر عهده طبقه علماست، بیان می‌کند. از راه مبارزه با بدعتها و تحریفها. ۱۶»

پیش‌بینی
نیازهای
فری‌آینده

جامعه‌ای به کمال می‌رسد و رشد می‌کند و به اوج تعالی دست می‌یابد که از نیروها، نخبه‌ها و مغزها، دانشوران، راهبران و راندهایی برخوردار باشد که دقیق و همه‌سویه، آینده را پیش‌بینی کنند: جامعه برای پیمودن راه‌ها و پشت سر گذاردن گردنه‌های دشوار گذر، چه نیازهایی دارد، چه ابزاری باید



تهیه ببیند، چه ره توشه فکری همراه باید داشته باشد و چه خطرهایی ممکن است گریبان گیرش شود.

اسلام برای جامعه ای که بر آموزه ها و دستورها و قانونهای آن بنا می شود، دچار ایست و رکود نشود، سفارشهایی به پیروان خود کرده است و از آنها خواسته که سرنوشت سرانجام قومهای گوناگون را مطالعه کنند و از آن چه بر سر آنها آمده درس بگیرند و حال و زندگی کنونی خود را به گونه ای سامان دهند که سرنوشت آینده شان نیز، نیک و رقم بخورد.

آنان که از گذشته خود و ملتها خوب درس گرفته اند و حال را و زمانی که در آن روزگار سپری می کنند، خوب می شناسند، از عصر و زمان و اقتضاهای زمان خود، درک درستی دارند، می توانند آینده را پیش بینی کنند و هشیارانه و دقیق به استقبال آینده بروند.

عالم دینی در فرهنگ اسلامی، افزون بر تک تک مردم که باید سطح آگاهی و دانش خود را بالا ببرند و از زمان حال و آینده درک درستی داشته باشند، به گونه خاص، به خاطر جایگاهی که دارد، وظیفه دارد با شناخت و درک نیازها و اقتضاهای زمان حال، به پیش بینی نیازهای فکری آینده پردازد و خود را و جامعه علمی را برای رویارویی درست، حساب شده، دقیق، آگاهانه و عالمانه با رویدادهای فکری، جریانهای فکری و طوفانهای که ممکن است به رویارویی سختی با فکر دینی برخیزند، آماده کند. عالم، در فرهنگ دینی، یعنی چراغ راه، راند، پیشانگ، بارویان و طلایه دار و پیشانگ کاروان مردم باورمند. عالم، در فرهنگ اسلامی، کسی است که مردم را به سوی زندگی سرشار از معنویت ره می نماید و از خطرهای راه می گوید و از رهزنان فکر و



معنویت که در کمینگاه‌ها کمین کرده اند.

چنین کسی، به خاطر جایگاهی که دارد، رسالتی که بر عهده اوست، مردمانی که سرنوشت شان بدو سپرده شده، بیش از هر کسی باید هشیاری به خرج دهد، پیرامون را بنگردد، زمان حال را دقیق در بوته پژوهش بگذارد و زیر و بم آن را مطالعه کند، حرکت‌های کوچک و بزرگ را زیر نظر بگیرد، جریانهای فکری را یک به یک وارسد و از مطالعه اندیشه‌های گوناگون، گرایشهای جورواجور، نیازهای فکری جامعه دینی خود را پیش بینی کند و آینده را در آینه زمان ببیند. یعنی زمان، چنان در نگاه و چشم اندازش روشن و شفاف باشد که به گونه آینه، آینده فکری در آن بازتاب روشنی بیابد و در آینه زمان، آینده را ببیند.

از رسالت حوزه هاست که تمام توش و توان خود را به کار بندند و از همه تواناییها استفاده کنند که به قله رشد فکری دست بیابند.

حوزه‌ها باید از همه تواناییها، ابزار، تاریخ گذشته و دگرگونیهای سیاسی، اجتماعی و فکری گذشته و حال کمک بگیرند، تا به پایه‌ای از تعالی فکری، علمی و سیاسی دست بیابند که بتوانند عالمانی در دامن و گاهواره خرد پرورش دهند که به گونه علمی و دقیق، آینده فکری را در آینه زمان ببینند و جامعه خود را برای چنان آینده‌ای مهیا سازد.

در نگاه شهید مطهری جامعه رشديافته، جامعه‌ای است که قدرت پیش بینی داشته باشد. یعنی معیار رشديافتگی جامعه در قدرت پیش بینی آینده است:

«رشد انسان از نظر گذشته و ماضی، همان است که قبلاً اشاره شد، یعنی آگاهی به سرگذشت و تاریخ خود و بهره‌برداری از امکانات تاریخی، اما از نظر آینده و مستقبل، عبارت است از



قدرت پیش‌بینی آینده؛ یعنی حوادث آینده را پیش‌بینی کردن. به عبارت دیگر بر زمان سوار شدن و هدایت و رهبری زمان را بر اساس قوانین رستی که بر زمان و تاریخ حاکم است، بر عهده گرفتن. نمونه اش را کم و بیش، در میان بعضی ملل پیشرفته می‌بینیم که چگونه حوادث را پیش‌بینی می‌کنند. پیشاپیش به استقبال حوادث می‌روند و حتی الامکان، حوادث را تحت ضبط و کنترل خود قرار می‌دهند.

به استقبال آینده رفتن و آن را تحت کنترل درآوردن، که علامت رشد اجتماعی است، فرع بر این است که انسان آینده را پیش‌بینی کند. البته پیش‌بینی علمی؛ یعنی بر اساس قوانین علمی، نه پیش‌بینی از قبیل پیش‌بینیهای غیب‌گویان.^{۱۷}

البته پیش‌بینی آینده و قدرت یافتن برای این مهم، بستگی بر سوار شدن بر موج زمان دارد و آگاهی از زمان و نیازها و اندیشه جاری و ساری در بدنه فرهنگ و روح و روان مردم و اندیشه‌های اثرگذار و دگرگونی‌آفرین. عالمانی می‌توانند به رسالت خود عمل کنند و رویدادهای فکری و سیاسی آینده را پیش از آن که چتر بگسترانند و جامعه را دستخوش امواج خود قرار دهند، دریابد، که اکنون در باروی بیداری قرار گرفته باشد:

«پیش‌بینی علمی آینده، فرع بر شناخت عوامل زمان حال است. به عبارت دیگر، فرع شناخت مقتضیات زمان است. پس پیش‌بینی آینده، فرع بر شناختن زمان حال است. پس شرط رشد، شناختن زمان و مقتضیات آن است. مردمی که عصر و



زمان خود را به درست درک نمی کنند و نمی شناسند، به طریق

اولی نمی توانند آینده را پیش بینی کنند و تحت ضبط و کنترل خود

درآورند. ۱۸۴

این که شیعه ماندگار شد و با این همه فرقه های ساختگی و گروه های ساخته

و پرداخته دست حکومتها و مبارزه تمام عیار حکومتهای ستم با شیعه، توانست

مقاومت کند و در همه ادوار خوش بدرخشد و از رویارویی با اندیشه های

گونگون سرفراز به در آید و حق بودن خود را ثابت کند و در هر دوره ای نو بودن

خود را جلوه گر سازد، به برکت قدرت آینده بینی ائمه اطهار بود. امامان که در

اوج رشد و بلوغ فکری بودند، آینده جامعه اسلامی و آینده فکری را پیش بینی

می کردند و با سخنان و رهنمودهای خود راه آینده را برای شیعیان هموار ساختند

و آنان را از نظر فکری چنان غنی ساختند، که در هر دوره ای در رویارویی با هر

جریان فکری و سیاسی، سر بلند و پیروز به در آمدند و عرصه دار فکر و اندیشه در

هر دوره ای شدند و مقام و جایگاه والایی در بین مسلمانان یافتند و در روشنگری

و دفاع از اسلام، گوی سبقت را از همگان ربودند.

این که شیعیان در پاره ای از برهه ها و دوره ها گرفتار شدند و ره به سوی

نمی بردند، به تنگنا افتادند و این گرفتاریها، تنگناها، میراث بر باد دادنها سبب

گردید از قافله علم عقب ماندند، با آن که دارای پیشوایان دانا، خردمند و

هوشیار بودند، از آن روی بود که از امامان فرمان نبردند و بین آنان و

اندیشه های والای امامان جدایی افتاد و دانش آن بزرگواران را چراغ راه خویش

قرار ندادند و تلاش نورزیدند خود را به قله دانش و آن مردان دانش و کمال

برسانند و از آن گنجینه های بزرگ و بی پایان برای شناخت زمان خود و نیازهای



آن و قدرت یابی برای پیش بینی آینده، بهره ببرند.

امامان راه‌های برون‌رفت از هرگونه باتلاق فکری را به پیروان خود، به همه مسلمانان، نشان داده بودند. اصول کلی رهنمودها و راهنمایی‌های آنان در دسترس همگان قرار داشت. هر جمعیتی، برپژه عالمان شیعه می‌توانستند از آن اصول کلی، رمز چگونگی برآوردن نیازهای زمان خود را و نیازهای فکری آینده را دریابند و هیچ‌گاه سردرگم نمانند و رویدادها نابهنگام و پیش‌بینی نشده بر آنان یورش نیاورند و زمام امور فکری، فرهنگی و سیاسی را دست‌شان بگیرند.

شهید مطهری در رویارویی با کسانی که به بهانه دانستن و نفهمیدن از امر به معروف و نهی از منکر سر باز می‌زنند می‌گوید:

«نمی‌دانم و نمی‌فهمم هم عذر شد؟ خدا عقل را برای چه آفریده؟ برای این که بفهمی، موشکافی کنی، بروی کاوش کنی، تحقیق کنی.

تو باید از کسانی باشی که نه تنها اوضاع زمان خودت را درک بکنی، بلکه باید آینده را هم بفهمی و درک بکنی.»

استاد پس از این فراز، به سخنی از حضرت امیر (ع) اشاره می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

«وَلَا تَخَوْفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.»

و از بلائی، تا بر سرمان نیامده، نمی‌ترسیم.

آن‌گاه در ذیل این سخن می‌نویسد:

«مردم ما نادان شده‌اند؛ بلابایی را که به آنها رو می‌آورد، تارو نیاورده، تشخیص نمی‌دهند. پیش‌بینی ندارند. باید پیش‌بینی



کنند. نه تنها باید به اوضاع زمان خودشان آگاه باشند، بلکه باید آن چنان جامعه‌شناس باشند که مصایبی را که در آینده می‌خواهد پیش بیاید، تشخیص بدهند و بفهمند که در پنجاه سال بعد چتین خواهد شد. ولقد آتینا ابراهیم رشله^{۱۹۴}.

استاد شهید، یکی از ویژگی‌های برجسته قیام امام حسین(ع) که به این قیام در نزد اهل درنگ و دقت شکوهی ویژه بخشیده آینده‌نگری و روشن بینی است که سالار شهیدان داشته و در موضع گیریها و سخنرانیها و رویاروییهای آن بزرگوار با دستگاه اموی بازتاب یافته است:

یکی از چیزهایی که به نهضت حسین بن علی(ع) ارزش زیاد می‌دهد، روشن بینی است. یعنی حسین(ع) در آن روز، چیزهایی را در خشت خام دید که دیگران در آینه هم نمی‌دیدند. ما امروز نشسته ایم و اوضاع آن زمان را تشریح می‌کنیم، ولی مردمی که در آن زمان بودند، آن چنان که حسین بن علی(ع) می‌فهمید، نمی‌فهمیدند.^{۲۰۴}

در سیره و سخن دیگر امامان(ع) این روشن بینی به روشنی دیده می‌شود. موضوع گیریها، تلاشها و برنامه‌های آنان برخاسته از آینده‌نگری آنان بود و سرچشمه از توانایی می‌گرفت که در شناخت آینده داشتند. به گونه علمی و با آشنایی که با زمان و عصر خود داشتند، می‌توانستند آینده را پیش بینی کنند و برای رویارویی با اندیشه‌ها و جریانهای فکری، زمینه را مهیا سازند و دانش و بینش اصحاب خود را بالا ببرند، تا در برابر موجهایی که از این سوی و آن سوی، با شتاب برمی‌خیزند، غافل گیر نشوند و مقهور نگردند.



امام صادق (ع) به مفضل می فرماید:

«يا مفضل لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم وسوف ينجب من يفهم... والعالم بزمانه لانهجم عليه اللوايس»

هر آن که خرد نرزد، رستگار نشود و خردورزی بی دانش، ممکن نگردد هر که بفهمد، به زودی نجیب و بزرگوار گردد... هر که به دوران خود، دانا باشد، اشتباه‌ها و لغزشها بر وی هجوم نمی آورند و دچار حمله غافل گیرانه نمی شود.

استاد شهید در شرح جمله: «العالم بزمانه لانهجم عليه اللوايس»

می نویسد:

«کلمه «هجوم» بنا بر آن چه از المنجد بر می آید، رو آوردن ناگهانی و غافل گیر کردن است. می گوید: هجوم بهجم هجوماً علیه: انتهى علیه بغته.

بنابراین بسیار تعبیر عالی و خوبی است. آدمی که در مقابل یک بیماری، یا یک حمله غافل گیر شود، نمی تواند خوب از خود دفاع کند و همه قدرت خود را به کار ببرد. تعادل فکری خود را از دست می دهد. قوای فکری خود را نمی تواند جمع و جور کند، ناچه رسد به سایر قوا که تحت فرمان دارد.^{۲۱}

استاد در این جا و پس از آن که واژه هجوم را معنی می کند و از آن معنای دقیقی ارائه می دهد که همانا یورش و حمله غافل گیرانه باشد، نقیبی به روزگار خود می زند و از غافل گیر شدن کانونهای اندیشه ورزی و حوزه های دینی و عالمان دینی سخن می گوید. اعلام خطر می کند. هشدار می دهد و بانگ



می‌زند: همگان بدانند و هشیار باشند اگر کانونها و مرکزهای اندیشه ورزی و مغزهای متفکر جامعه دینی ما، در برابر هجوم اندیشه‌ها و مقوله‌های گوناگون فکری و مسائل نوپیدا و شبهه‌ها غافل گیر شوند، هر چند توانا باشند و دارای پیشینه سخت درخشان، نمی‌توانند از خود دفاع کنند و بی‌گمان تعادل فکری خود را از دست می‌دهند.

جامعه علمی و کانونهای اندیشه ورزی و مرکزهای راهبردی جامعه دینی، اگر در برابر یورشهای فکری، به هم بریزند و نتوانند از استعدادها و تواناییهای خود به درستی بهره ببرند، گرفتاریها برای آن جامعه، یکی پس از دیگری فرا می‌رسند و دشواریها و لغزشهای فراوانی بر روی آن آوار می‌شوند و راه هرگونه برون رفتی را می‌بندند.

جامعه‌ای که گرداگرد آن را اندیشه‌های مهاجم بگیرند و راه بر هرگونه دفاعی هم بسته باشد، فرو می‌ریزد و ناگزیر به مرگ ناخواسته می‌باید تن دردهد. پس باید یا تلاش کرد عالم به زمان شد، دردها و درمانها، نیازها و چگونگی برآوردن آنها، دوست و دشمن، جریانهای فکری و جایگاه خود را به درستی شناخت و برای آینده هم برنامه ریزی کرد و به دانشهای لازم برای درنوردیدن راه‌های آینده خود را مجهز ساخت و یا تن به مرگ داد. یعنی دوراه بیش‌تر فرازوی نداریم: یا قدرت پیش‌بینی آینده که به شناخت زمان و به دست آوردن آگاهی‌های بسیار درباره جریانهای فکری و سیاسی روز بستگی دارد و یا تن در دادن به مرگ و افول و عقب ماندگی و برکنار ماندن از حرکت قافله علم و تمدن.

استاد شهید، حوزه‌های دینی زمان خود را گرفتار می‌بیند و این گرفتاری را ناشی از آن می‌داند که پیش‌تر چاره‌ای برای پاسخ‌گویی، رویارویی، بیان



موضع اسلام، اندیشه نشده و ناآشنایی با زمان، زمینه را برای هجوم همه جانبه رویدادهای اجتماعی و فکری به حوزه دین و جامعه دینی فراهم آورده است: «ما الآن در مقابل حوادث اجتماعی بزرگی از قبیل اصلاحات ارضی و شرکت زنان در مسائل اجتماعی و بلکه کمونیسم و صهیونیسم قرار گرفته ایم، بدون آن که قبلاً زمان خود را شناخته باشیم و فکر چاره ای کرده باشیم. همیشه خود را در مقابل مسائل رو آورده می بینیم؛ لهذا، راهی هم که در این گونه مواعع به نظر می رسد این است که با یک کلمه «نه» و ابراز مخالفت، قناعت کنیم و مخالفت‌های ما به جایی نرسد و در نتیجه، ضررش برای همیشه، برای عالم اسلام بماند.»^{۲۲}

حوزه های دینی و عالمان بزرگ، با تلاشهای گسترده در به دست آوردن دانش روز، آشنایی با رویدادهای فکری و عمل دقیق به سیره رسول خدا و الهه اطهار باید گامهای اساسی را در یابیدن توانایی فکری برای پیش بینی آینده بردارند و تمام راه هایی که به این توانایی می انجامد بیمایند و از سهل انگاری و این که خدا خودش درست خواهد کرد و با با گذشت زمان مسائل حل می شود و... بپرهیزند، تا به حوزه پاسخ گو، همراه با زمان، توانای برای رویارویی با رویدادها دست یابند، حوزه ای که در برابر شبهه ها، رویدادها، اندیشه های نو و مسائل جدید، به مخالفت بسته نکند و با ادای یک کلمه «نه» نپندارد قضیه ای نماند و شبهه از میان برخاست و به وظیفه عمل شد. این گونه مخالفتها به جایی نمی رسد، نه شبهه ای را حل می کند و نه صاحب فکر و اندیشه ای را قانع و نه سبب پیشرفت دانش و بالندگی فکری می گردد.



هر گاه و هر زمان عالمانی زمان شناس، رویدادهای آینده را پیش بینی کرده و سالها پیش مواد و ابزار لازم را برای پاسخ گویی و رویارویی آماده کرده و مردم را به گونه ای آماده ساخته اند، جامعه دینی از رویدادهای اجتماعی شبهه های فکری، کم تر آسیب دیده است. در مثل از قیام پانزده خرداد ۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس پیروزی، عالمان آگاه و در رأس آن حضرت امام خمینی، با شناختی که از زمان خود داشتند از توانایی که در پیش بینی رویدادهای فکری و اجتماعی آینده برخوردار بودند، در گاه یورش شبهه ها، آسیبها و آفتها و پرسشهای گوناگون غافل گیر نشدند و توانستند بهنگام، پاسخهای درخور را ارائه بدهند، به همین اندازه جامعه از آسیبها در امان ماند و زمینه برای انقلاب اسلامی آماده شد و با آمادگی لازم عالمان دین و یاران آگاه امام، هیچ حرکت دشمن و شبهه آفرینی شبهه آفرینان، نتوانست، اداره کنندگان و رهبری انقلاب را غافل گیر کند.

رویدادهای گوناگون و رویارویی بهنگام، دقیق و حساب شده امام و رهبری انقلاب و یاران اندیشه ور، فقیه و آگاه دست اندرکار و اداره کننده انقلاب، با رویدادهای سیاسی و اجتماعی و جریانهای فکری، گواه این مسأله است.

عالمان شیعی و حوزه های شیعی باید در احیای پیشاهنگ باشند و خود را

همیشه طرف این خطاب (امام رضاع) بدانند که به یکی از شیعیان فرمود:

«احیوا امرنا»

حوزه های شیعی باید به گونه ای سازمان دهی شوند و سامان بیابند که احیاء امر ولایت امامان باشند و کسانی را در گاهواره خود بیورانند که برای احیای و آفت زدایی از ساخت سنت و قرآن و احیای امر امامان، سر از پا نشاناسند، خطر کنند و از دیو و دد نهراسند و اسیر پندارها و اندیشه های باز دارنده، غلط و راه بند نشوند و در هر حال و هر زمان بتوانند فرمان امام رضاع) به زیباترین وجه به پا دارند؛ یعنی زیباییهای کلام امامان راه سیرت و حقایق آنان را برای مردم بگویند که این زنده کردن ولایت آن بزرگواران است.

شهید مطهری از جمله عالمان آگاه و بیداری بود که هم زمان خود را می‌شناخت و نیازهای فکری آن را می‌دانست و هم توانای برپیش‌بینی رویدادهای آینده بود. این نکته و برگ درخشان زندگی استاد شهید هم بر زبان یاران و همراهان آن عزیز جاری شده و هم در آثار رخشان و ماندگار وی بازتاب یافته است. یعنی می‌شود از آثار آن شهید در آورد که چه آگاهانه و بصیرانه زمان خود را می‌شناخته و دردها و نیازهای آن را درک می‌کرده و چه پر تلاش و پرتکاپو به دردمان دردها برخاسته است و برآوردن نیازها.

آقای محمدرضا مهدوی کنی از آشنایی استاد شهید با جریانهای انحرافی و احساس خطر وی برای نهضت اسلامی از سوی این جریانها، چنین گزارش می‌دهد:

«مرحوم استاد عزیز ما، ظاهراً، در سال ۵۲، در مسجد جلیلی منبر می‌رفتند. همان موقع بحثی را عنوان کردند: تحت عنوان: «گریز از ایمان و گریز از عمل» آن موقعی که این گونه بحثها در میان جوانها و دانشجویان رحتی در میان بسیاری از روحانیون ما هم، محکوم بود، بحثی به عنوان محکوم کردن چپ‌گرایی و مادی‌گری، که استاد از همان روزها، که خیلی از جوانها می‌گفتند: آقا ما هدف مشترك داریم و باید با شاه بجنگیم و هیچ حرف دیگری نباید مطرح شود، استاد همان روز می‌فرمود که: هدف مشترك با هیچ غیر مسلمی نداریم. می‌فرمود: من احساس خطر می‌کنم. هدف ما بیرون راندن شاه نیست، هدف ما پیاده کردن اسلام است و اینها مخالف اسلام هستند، چه آنها که ظاهراً مسلمان‌اند و چه آنها که با اسلام مخالف‌اند، با ما هدف مشترك ندارند.





حتی یکی از برادران روحانی ما، که خلدایش بیامرزد و خیلی احساسی بود و بعد در اثر همین احساسی بودن، به لغزشهایی افتاد، در همان مجلس به من اظهار کرد. و حتی به خود مرحوم مطهری - که آقا چه بحثهایی است که شما عنوان می کنید؟ و به من در خفا می گفت: آقا مجلس را تعطیل کنید. این آقا کیست که دعوتش کرده اید که بحثهای انحرافی را مطرح می کند؟

ولی مرحوم مطهری گفت: من می دانم که آینده از ماست و باید صفوف خودمان را از دشمنان مان جدا کنیم که دشمنان ما بعداً طلبکار نشوند و نگویند که ما بودیم انقلاب کردیم. این بینش مرحوم مطهری بود.

مرحوم مطهری، ده سال آینده را زودتر از همه ما درک می کردند و ما بعد از او بودیم. ۲۳

استاد شهید، افزون بر دغدغه اندیشه های جاری در زمان و این که باید بررسی و در بوته نقد گذارده شوند، دغدغه آینده را نیز داشت و با پیش بینی آن چه در آینده زمان، از میان داری پاره ای از نحله های فکری در فضای آزاد انقلاب می دید، هم خود برای آن روز و رویاروییهای که بین علمای انقلاب و نحله های فکری رخ خواهد داد، چاره اندیشی می کرد و هم از عالمان دین می خواست، چاره ای بیندیشند. *عالی جامع علوم انسانی*

ایشان، با اشاره به زمان امام صادق و امام رضا(ع) و بحثها و گفت و گوهایی آن دو بزرگوار با رهبران فرقه ها و ادیان و رویارویی با نحله های فکری، می گوید:



«برای نهضت ما نیز چنین آینده‌ای که در آن بازار عرضه افکار داغ باشد، قابل پیش‌بینی است.

از این رو، لازم است روحانیت، ده‌ها برابر گذشته، خود را تجهیز کند. روحانیت، احتیاج به تقویت دارد، احتیاج به برنامه و کار منظم و حساب شده دارد. در برابر روحانیون، مردم قرار دارند که به مراتب، بیش‌تر از گذشته به هدایت و راهنمایی و ارشاد احتیاج دارند. روحانیت باید به سرعت به فکر چاره بیفتد و تا این سیل عظیم به راه نیفتاده است، خود را برای مقابله با آن آماده کند. ۲۴»

آن‌چه را استاد شهید پیش‌بینی می‌کرد، به حقیقت پیوست و انقلاب اسلامی با پرسش‌های جدی‌رو به رو شد. اما انتظاری که او از روحانیان و عالمان و حوزه‌ها داشت، که به گونه سازمان‌یافته و با برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده به رویارویی شبهه‌آفرینان برخیزند و به پرسش‌گران پاسخ درخور دهند و نیازها و خواسته‌های فکری نسل جوان را یا بیان اندیشه‌های ناب اسلامی برآورند و چاره‌ای بیندیشند، برآورده نشد. البته، عالمان و فرهیختگان و دانش‌آموختگان حوزوی، به گونه فردی، کارهای با ارزش، درخور و پاسخ‌های جدی و عالمانه‌ای به پرسش‌ها و شبهه‌ها ارائه داده‌اند، ولی در برابر بمباردمان دشمن و شبهه‌آفرینیهای گسترده آن و نیازهای طبیعی، ضروری و ناگزیر انقلاب، حوزه‌ها و عالمان دین، هم‌آوا و هماهنگ، دقیق و سنجیده، در عرصه فکری و اندیشه‌ورزی و پاسخ‌گویی بسیج نشدند و جاذبه و دافعه درخور نیافریدند.



مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین نقش عالم دین در هر عصر، برابرسازی شریعت با نیازهاست. چرخ زمان، با شتاب می‌چرخد و نیازها، آن به آن، دامن می‌گسترانند و پاسخ می‌طلبند. عالم دین وظیفه دارد به این نیازها، برابر شریعت پاسخ بدهد. یعنی از اصول کلی شریعت فروع را باید درآورد و عرضه بدارد. و از این راه به پرسشهای بی‌شمار، با هماهنگی و برابرسازی آنها با اصول ثابت و دارای شمار روشن و محدود، پاسخ می‌دهد.

«آن چه اسلام آورده است و همواره ثابت است، یک سلسله قواعد است و آن چه وظیفه مجتهدان است که استخراج و استنباط کنند، یک سلسله مسائل است. مسائل متغیر است.»^{۲۵۴}

استاد شهید در این بخش، یعنی بخش برابرسازی شریعت با نیازها و اقتضاهای زمان، وظیفه عالمان دین را بسیار گسترده، سرنوشت‌ساز و مهم ارزیابی می‌کند. البته عالمی که نورانیت، صفا و روشن‌اندیشی خاصی داشته باشد. منظور متخصص و کارشناس دینی نیست که دست بالا به خدا و پیغمبر دروغ بندد. خیر. فوق این حرفها مراد است، عدالت کامل، فوق عدالت.

کار هر فقیهی نیست که این رسالت بزرگ استنباط فروع از اصول را بتواند بر عهده بگیرد. وظیفه و تکلیف مسلمانان را در هر زمان و مکانی روشن کند. صفا، نورانیت و روشن‌اندیشی خاصی باید داشته باشد. این حالت، وحی و نبوت و امامت نیست، ولی حالتی است برزخ میان آنها.

به سخن امام علی(ع) استناد می‌جوید که آن حضرت ویژگیهای عالمی را که شایستگی دارد فروع بی‌نهایت را، هر چه را که به او عرضه کنند، از اصولی



که دین داده است استخراج بکند و تحویل بدهد، چنین بیان می فرماید:

«عبادالله ان من أحبّ عباد الله اليه عبداً أعانه الله على نفسه
فاستشعر الحزن وتجلّبب الخوف فزهر مصباح الهدى في قلبه و
أعدّ القرى ليومه النازل به ققربّ على نفسه البعيد و هوّن الشديد.
نظر فابصر و ذكر فاستكثر و ارتوى من عذب فرات.

سهلّت له موارده فشرّب نهلاً و سلك سبيلاً جَدَدًا قد خلع سراويل
الشّهوات و تخلّى من الهموم الأهماً واحداً انفرده به . فخرج من
صفة العمى و مشاركة اهل الهوى و صار من مفاتيح ابواب الهدى
ومفاتيح ابواب الرّدى . قد ابصر طريقه و سلك سبيله و عرف مناره
و قطع غماره و استمسك من العرى باوثقها و من الجبال بأمتنها .
فهو من اليقين على مثل ضوّه الشمس . قد نصب نفسه لله سبحانه
في ارفع الامور من إصدار كل وارد عليه و نصيبر كل فرع الى
أصله . ۲۶۰

بندگان خدا! همانا محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که
خدا او را در پیکار نفس یار است، بنده ای که از درون، اندوهش
شعار است و از بیرون، ترسان و بیقرار است. چراغ هدایت در
دلش روشن است و برگ روز مرگش - که آمدنی است - معین -
مرگ دورنما را به خود نزدیک ساخته و - ترك لذت را - که سخت
است، آسان شمرده؛ و دل از هوس برداشته . و دیده و نیک نظر
کرده . به یاد خدا بوده و کار بیش تر کرده . و از آبی که شیرین
است و خوشگوار، آبشخور آن نرم و هموار، به یک بار سیر



نوشیده و در پیمودن راه راست کوشیده. جامعه آرزوهای دنیای
برون کرده؛ دل از همه چیز پرداخته و به یک چیز روی آورده.

از کور دلان به شمار نه و پیروان هوا را شریک و یار نه. کلید
درهای هدایت گردید و قفل درهای هلاکت. راه خود را به چشم
دل دید. و آن را که خصاص اوست، رفت - و به چپ و راست
نگرید. نشانه راهش را شناخت و خود را در گردابهای گمراهی
غرقه نساخت و در استوارترین دستاویز و سخت‌ترین ریسمانها
چنگ انداخت. به حقیقت چنان رسید که گویی پرتو خورشید بر
او دمید. خود را در فرمان خدا گذاشت و برگزاردن برترین
وظیفه‌ها همت گماشت. چنانکه هر مشکلی که پیش آید، باز
نماید و در آن نماند و هر فرعی را به اصل آن باز گرداند.

برابر این سخن بلند امام علی (ع) حوزه‌ها رسالت بس بزرگ و سنگینی بر
دوش دارند. بسیار تلاش باید و بسیار زمینه‌سازیها و برنامه‌ریزیها و
آفت زداییها و اصلاحها و تهذیبها و تزکیه‌ها که عالمانی از دامن بلند حوزه
برخیزند که شایستگی آن را بیابند فروع بی شمار و بی نهایت را از اصولی که دین
داده، در آورند و به جامعه و مردمان برای عمل عرضه بدارند.

این که امام می‌فرماید: «اعلم انسانی و مطالعات فقهی»
«علینا القاء الاصول و علیکم ان تفرعوا.»

یا:

«علینا القاء الاصول و علیکم التفرع.»

خطاب به چنین عالمانی است و اینان هستند که وظیفه دارند از اصولی که



امامان ارائه داده‌اند، فروع را استنباط کنند. عالمی که حضرت امیر(ع) ویزگیهای او را بیان می‌کند چراغ هدایت در قلب او نور می‌افشاند، برای روز سختی که همه در پیش دارند، توشه برمی‌دارد، جامه شهوت را از تن خلع کرده و... وقتی به اجتهاد می‌پردازد، در حقیقت، در دوره امت ختمیه، بخشی از وظیفه‌ها و کارهای انبیای پیشین را انجام می‌دهد و علم او جانشین وحی می‌شود، اصول کلی و ثابت دین، جان می‌گیرند و به حرکت درمی‌آیند. اجتهاد چنین عالمی، نیروی محرکه است. دین را به حرکت درمی‌آورد و برای هر زمان و هر مکان، حرف جدید و کارگشا دارد و اسلام را با زمان هماهنگ و برابر می‌سازد بدون این که نسخی و تبدیلی، انجام بگیرد و یا حلالی حرام شود و یا حرامی حلال بشود و یا حکمی کسی از خودش جعل کند و به «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» آسیبی وارد بیاید و این اصل ثابت و ابدی که زمان قادر نیست در آن دگرگونی پدید آورد، دستخوش دگرگونی گردد.

«این که می‌گویند اسلام چگونه خود را با متغیرات زمان تطبیق می‌دهد؟»

اسلام، این چنین خود را تطبیق می‌دهد، چون زمان قادر نیست اصول را تبدیل کند و تغییر دهد. محال است که زمان بتواند اصول را عوض کند. آن چیزی که زمان آن را عوض می‌کند، اسلام در آن نیروی متغیر و متحرک قرار داده است و چیزی که اسلام روی آن ایستاده و می‌گوید: حلال محمد حلال... اصول ثابتی است که زمان قادر نیست آن را عوض بکند، آن مدار



انسانیت است. اگر یک روزی، انسان از مدار خودش بیاید در مدار اسب و گاو، عوض می‌شود. اگر بیاید در مدار جمادات، عوض می‌شود، ولی انسان از مدار انسانیت نباید خارج شود. انسان متکامل می‌شود، ولی در همین مدار متکامل می‌شود. و اصول، همین مدار را مشخص می‌کند، خط سیر را معین می‌کند. ۲۷

دین اسلام، دین خاتم است، باید با زمان پیش برود. با زمانی که بر مدار درست و دقیق و انسانی در حرکت باشد. هماهنگی و حرکت اسلام با زمان، با هر زمانی نیست. اسلام نمی‌تواند با زمان انحرافی و خارج شده از مدار انسانیت هماهنگ و هم‌آوا و برابر باشد. اسلام با انحرافها و کژیهای زمان درمی‌افتد و با پیشرفت زمان، به پیش می‌رود. اسلام، زمام زمان را در دست می‌گیرد و آن را از انحرافها و کژیها به دور می‌دارد و هیچ‌گاه زمام خود را به دست زمان نمی‌دهد.

چون زمان، قابل انحراف است و همیشه تغییرات زمان، مُصیب نیست. زمان معصوم نیست، تغییراتی که در زمان پیدا می‌شود همانهاست که به دست بشر و از ناحیه بشر ناشی می‌شود و هرچه که از ناحیه بشر ناشی می‌شود، ممکن است [صواب باشد و ممکن است] صواب نباشد، ممکن است تقدم باشد و ممکن است انحراف باشد، ممکن است پیشرفت باشد و ممکن است خطا باشد.

اسلام، از طرفی با انحراف زمان شدیداً مبارزه می‌کند و از سوی



دیگر با پیشرفت واقعی زمان پیش می‌رود. نه تنها با پیشرفت زمان پیش می‌رود، بلکه زمان را رهبری می‌کند و خودش زمان را جلو می‌برد. ۲۸۴

این وظیفه و رسالت مهم، بر عهده عالمان دین است. این عالم دینی است که با استفاده از توان و ملکه اجتهاد، از اصول کلی ثابت و دگرگون‌ناپذیر، نیازهای آن به آن مردمان را برمی‌آورد و تکلیف مکلفان را روشن می‌کند و راه درست و اسلامی را برای آنان می‌نمایاند. با این کار و حرکت و استفاده و بهره‌برداری از نیروی محرکه دین، دین، آن به آن چهره جدید به خود می‌گیرد و هیچ‌گاه گرد و غبار کهنگی، چهره آن را نمی‌پوشاند. اسلام اگر، نیروی محرکه‌اش، با اندیشه پرتوان عالمان شایسته دین، همیشه و همه‌گاه به گردش درآید، نه تنها با گردش زمان به گردش درمی‌آید و به پرستش‌های انسان جدید، پاسخ جدید می‌دهد و گره‌های فکری وی را می‌گشاید و مسیر را برای او روشن می‌کند، که به زمان اوج می‌دهد و راهبر زمان می‌شود و بازدارنده‌ها را از سر راه زمان برمی‌دارد.

مثالی نو: شهید برای قره و نیروی محرکه اسلام که اجتهاد باشد و بیرون کشیدن فروع از دل اصول ثابت، مثال نوری می‌زند و دامنه بحث برابر سازی اسلام، با نیازها و اقتضاهای زمان را می‌گستراند. روایت مشهوری از پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌فرماید:

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم»

حال کدام علم مراد پیامبر (ص) است. علمی را که پیامبر (ص) فرمود:

فراگیری آن واجب است، چه علمی است؟



هر گروه از علما، علمی را گفته‌اند: متکلمان: علم کلام، مفسران علم تفسیر، فقیهان علم فقه و ... اما غزالی بیانی دارد که استاد شهید، آن را می‌پسندد و نقل می‌کند:

«علمها بر دو قسم است: بعضی از علوم، خودش فی حد ذاته در دین هدف است، مثل معرفة الله که بر هر کسی واجب عینی است. بعضی از علمها هست که خود علم هدف نیست بلکه علم وسیله است. آن وقت هر هدفی از هدفهای اسلام، که توقف به علم داشته باشید، علم آن هم واجب می‌شود.»

استاد شهید در این جا این پرسش را طرح می‌کند:

«آیا ممکن است [که این امر نسبت به] زمانها فرق بکند که یک علم در یک زمان واجب باشد و در یک زمان دیگر واجب نباشد. در یک زمان واجب باشد و در یک زمان واجب تر باشد. در یک زمان حرام باشد و در یک زمان واجب باشد. آیا همچو چیزی می‌شود، یا نه؟»

استاد، پاسخ مثبت می‌دهد و می‌گوید:

«بلی، می‌شود، زیرا که علم یک واجب مقدمی است و بستگی به آن هدفی دارد که این علم وسیله آن است. آن هدف گاهی برای مسلمین اهمیت پیدا می‌کند [و گاهی اهمیت خود را از دست می‌دهد] و به هر درجه که اهمیت آن بالا برود، اهمیت علمش هم بالا می‌رود. طبیعت شناسی یک روزی واجب نبوده است و یا خیلی واجب ضعیفی بوده است، ولی اسلام دستوری



دارد، مثلاً می گوید: اعدوا لهم ما استطعتم من قوة»

می گوید: در مقابل دشمن، حداکثر نیرو را باید داشته باشید. این یک واجب است. این واجبی است که در زمان ما، برخلاف زمانهای قدیم، روی پاشنه علم می چرخد، یعنی آن نیرویی که حداکثر نیرو باشد، در عصر ما، جز با علم تهیه نمی شود، قهراً علم آن واجب می شود.»

برداشت استاد از آیه شریفه، بسیار روشنگر است و درس و رهنمود بزرگ برای جامعه و حکومت اسلامی و مردم مسلمان. فراهم آوری بیشترین نیرو و برخورداری از توان بالا برای رویارویی با دشمن و دفاع از کیان اسلام و جان، مال، عزت و شوکت مسلمانان، جز با فن آوری بالا و بهره مندی از دانش روز ممکن نیست. از این روی، فراگیری دانش برای رسیدن به بیشترین نیرو و توان در برابر دشمن، واجب است و جامعه اسلامی و حکومت اسلامی باید زمینه را برای انجام این فریضه بزرگ فراهم آورد و تمام راه ها را پیماید تا مسلمانان به این دانش و فن آوری دست یابند و در برابر دشمن بنیان مرصوص بنا نهند.

استاد شهید در ادامه این پرسش را مطرح می کند:

«آیا تحصیلات اتم شناسی بر مسلمین واجب است؟»

در پاسخ می گوید:

بلی واجب است.

آیا پانصد سال پیش هم واجب بود؟

خیر، این علم مقدّمی بود و لزومی نداشت. امروز هدف اسلام



را این علم تأمین می کند. بنابراین واجب می شود.

درجه و جوش چقدر است؟

باید دید درجه «اعدوا لهم ما استطعتم من قوة» چقدر است.

ممکن است این یک واجبی بشود که در صدر همه واجبات ما

قرار بگیرد.

استاد پس از این فراز به نکته دقیقی می پردازد. برای این که جایگاه عالم

دینی و نقش اجتهاد را روشن کند و نیرو محرکه دین را و کارآمدی و نقش آفرینی

آن را در به حرکت درآوردن اصول ثابت و دگرگون ناپذیر بنمایاند، این پرسش را

مطرح می کند: چه کسی باید نظر بدهد درجه و جوش فراگیری علمی که هدف

اسلام را برمی آورد، چقدر است؟ چه کسی باید درجه «واعدوا لهم ما استطعتم

من قوة» را بنمایاند و برای مردم مسلمان و جامعه اسلامی روشن کند؟

چه کسی باید بگوید این واجب در صدر همه واجبات است، یا در صدر نیست؟

و...

استاد شهید در پاسخ می گوید:

«همان کسی که امیرالمؤمنین فرمود: من اصدار کل وارد علیه و

تصیر کل اصل فرع الی اصله.

همانی که امام فرمود: علينا القاء الاصول و علیکم بالتفریع.

آن کسی که کلیات اسلام را می شناسد، اصول اسلام را

می شناسد، هدفهای اسلام را می شناسد، و سائل را تشخیص

می دهد، می فهمد چه چیز هدف و چه چیز وسیله است و

اهمیت وسیله، بستگی پیدا می کند به اهمیت هدف، یک روزی



می آید و فتوا می دهد که امروز فلان علم در درجه اول اهمیت

است و بر مسلمین واجب است که آن را تحصیل کنند. ۲۹۰

راز سازگاری اسلام، با دگرگونیهای زمان: اسلام، یک سیستم بسته ای نیست. در نهاد آن، گنجایها و قابلیت‌هایی وجود دارد که هماهنگی اصول کلی، ثابت و دگرگون ناپذیر آن را با دگرگونیهای روزگار ممکن می سازد. عالم دینی، از این گنجایها و قابلیت‌ها، می تواند به بهترین وجه بهره برد و پیام دین را در دنیای جدید و در هر عصر و زمانی بیان کند و هماهنگی دین را با زمان بنمایاند.

ساختمان دین اسلام، به گونه ای بنا نهاده شده است که بدون افزوده شدن چیزی بر آن و یا کم شدن چیزی از آن، در هر زمانی می تواند نقش آفرین باشد و مایه سعادت و خوشبختی بشر گردد و بشر را از دیو و دد و سرما و گرما برهاند و زمینه را برای تعالی فکری او مهیا سازد.

حال باید دید راز این سازگاری در چیست. چگونه می شود با این که دین اسلام، دارای قانونهای ثابت و دگرگون ناپذیری است، با پیشرفت تمدن و فرهنگ و با دگرگونیهای زندگی بشر، در خور سازگاری است؟

شهید مطهری به چند راز و عامل مهم اشاره می کند که به اسلام این ویژگی را بخشیده اند که با پیشرفتهای زمان بتواند خود را هماهنگ سازد، بدون این که نیازی داشته باشد که دستوری از دستوره‌های خود را کنار بگذارد.

۱. فرق گذاردن بین روح و معنی و شکل و قالب: اسلام، بین قلمرو خود، با قلمرو علم، جدایی افکنده است. روح و معنی هدفهای زندگی را در قلمرو



خود فرار داده و شکل و قالب زندگی را در قلمرو علم، دستورها و آیینهای اسلام، مربوط است به روح و معنی و هدف زندگی. اسلام، تلاش می ورزد با دستورها و آیینهای خود، راه رسیدن به هدفهای متعالی زندگی را نشان بدهد و انسان را از افتادن در گردابهای تباه کننده باز دارد و راه سعادت و فلاح را به او بنمایاند.

این کار، از علم بر نمی آید. علم، نه می تواند در روح و معنی و هدف زندگی دگرگونی پدید آورد و نه می تواند راه بهتری را به سوی هدفها نشان بدهد و بگشاید.

علم، وسائل و ابزار کامل تری برای پیمودن راهی که به هدفها می انجامد، در اختیار قرار می دهد. در شکل و قالب زندگی، دگرگونیهای پدید می آورد. علم جامعه هر چه بیش تر دامن بگستراند، فراتر برود، بیش تر اوج بگیرد، قالب و شکل جامعه جلوه ای بهتر خواهد یافت. شکل و قالب زندگی، بستگی تام به دانش بشر دارد. هر اندازه معلومات و اطلاعات گسترش یابد، ابزارها و وسائل زندگی کامل تر می گردند.

«اسلام، با قرار دادن هدفها در قلمرو خود و را گذاشتن شکلها و صورتها و ابزارها در قلمرو علم و فن، از هرگونه تصادمی با توسعه فرهنگ و تمدن پرہیز کرده است. بلکه با تشویق به عوامل توسعه تمدن؛ یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و استقامت، خود نقش عامل اصلی پیشرفت تمدن را به عهده گرفته است.»^{۳۰}

اسلام، با کار داشتن و برنامه ریزی کردن روی روح، معنی و هدف



زندگی و کار نداشتن روی شکل و قالب زندگی و واگذارن آن به قلمرو علم، کاری کرده است که برابری قانونها، آموزه ها و دستورهایش، با زمان و پیشرفتهای عصر، آسان انجام بگیرد.

۲. قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر: بشر، چه در زمینه فردی و چه در زمینه های عمومی و اجتماعی، دو گونه احتیاج دارد:

الف. ثابت: نظامی که بشر باید به غرائز خود و اجتماع خود بدهد، از نظر اصول و کلیات در همه زمانها یکسان است.

ب. متغیر: اسلام درباره نیازهای متغیر، وضع متغیری در نظر گرفته است. از این راه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی خاصی را به وجود می آورد.^{۳۱}

استاد شهید برای روشن کردن موضوع چند مثال می زند:

* در مثال نخست از اصل اجتماعی سخن می گوید که در اسلام جایگاه ویژه ای دارد و قانون ثابتی است و از احتیاج ثابت و دائمی بشر سرچشمه گرفته است که عبارت باشد از اصل نیرومندی در برابر دشمن: *واهدوا لهم ما استطعتم من قوه*.

این اصل و قانون، هیچ گاه از مدار زندگی انسان مسلمان کنار نمی رود، در هر عصر و مصری که زندگی کند، باید این اصل را پاس بدارد و از نیرومندی، توانایی و آمادگی رزمی و دفاعی بسیار بالایی برخوردار باشد، به گونه ای که دشمن از دست اندازی به سرزمینهای اسلامی واهمه کند و به خطر انداختن جان و مال مسلمانان و یا چیرگی بر آنان را در سر نپروراند.

پس آن چه ثابت و دگرگونی ناپذیر و همیشگی است، اصل نیرومندی است:

«ما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی [که در فقه به نام





سبق و رمایه معروف است و ریشه آن، همان آیه شریفه یاد شده] مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به تناسب عصر و زمان تغییر می‌کند و با تغییر شرایط تمدن، چیزهای دیگر از قبیل سلاحهای گرم امروزی و مهارت و تخصص در به کار بردن آنها، جای آنها را می‌گیرد. «

* اصل اجتماعی دیگری که استاد یادآور می‌شود اصل مبادله است. اسلام برای مبادله اصولی مقرر کرده، از جمله:

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ.»

ثروت را بیهوده در میان خود به جریان نیندازید.

باید مالی که دست به دست و رد و بدل می‌شود، به صاحب ثروت فایده برساند. اگر فایده‌ای نرساند و ارزش انسانی نداشته باشد و چیزی عاید صاحب ثروت نگردد، دست به دست کردن آن ممنوع است.^{۳۲} پس اصل مبادله و این که این مبادله، بین دو چیز مفید به حال بشر صورت بگیرد، ثابت است و در هیچ زمان و مکانی در آن دگرگونی پدید نمی‌آید. مسلمانان باید این قانون را به تمام و کمال در زندگی اجتماعی و دادوستدها رعایت کنند.

از آن طرف از این آیه شریفه استفاده شده و در قانونهای اسلامی، به روشنی آمده که خرید و فروش و مبادله خون و مدفوع، حرام است؛ چرا؟ چون خون انسان برای بشر مفید نبوده و بهره‌عاقلا نه‌ای برای آنها انگاشته نمی‌شده است که جزء ثروت انسان قرار بگیرد و ارزش داشته باشد.

حال اگر در زمان و روزگاری، خون و مدفوع برای بشر مفید بود و از آن می‌شد بهره‌عاقلا نه‌ای برد، مانند روزگار ما، که به خاطر دگرگونیهای پدید



آمده و پیشرفت علم و صنعت، از آنها استفاده‌های صحیح و مفیدی برده می‌شود، آیا باز هم آیه شریفه: «لا تاكلوا اموالکم بالباطل» مبادله و خرید و فروش خون و مدفوع را در بر می‌گیرد و آن را ممنوع می‌سازد، یا خیر، آیه شریفه گردش بیهوده ثروت را شامل می‌شود و آن را باطل اعلام می‌کند، این در هر زمان و مکانی مصداق‌هایی دارد. در گذشته‌های دور، چون خون و مدفوع، ثروت به شمار نمی‌آمده و گردش بیهوده ثروت بوده، به حکم آیه شریفه از دور مبادله و گردش ثروت و دست به دست شدن مفید ثروت بر کنار بوده، ولی اکنون، چون برای بشر مفید است و از آنها استفاده مفید و درست می‌شود، مصداق آیه شریفه به شمار نمی‌آیند و اکل اموال به باطل نخواهند بود.

روشن شد آن چه اصل است و اصالت دارد و اصل ثابت و دگرگون‌ناپذیر اجتماعی به شمار می‌آید که مکان و زمان در آن اثر نمی‌گذارد، مبادله مفید بین دو چیز است. اما جامعه‌ای که به تن ممنوع بودن گردش بیهوده ثروت پرشانیده شده و شکل اجرایی اصل «لا تاكلوا اموالکم بالباطل» است، در هر زمان و مکان چه بسا دگرگونی پذیرد و چیزی امروز مصداق این اصل باشد و باید از دور مبادله خارج گردد و همان چیز در روز و روزگار دیگر مصداق این اصل نباشد و در دور مبادله قرار بگیرد.

۳. مسأله مهم و مهم

۴. قواعد حاکمه: لاضرر، لا اضرار و...

۵. اختیارات حاکم

۶. اصل اجتهاد

و...





ارزیابی و کار دقیق و علمی روی آن چه بر شمردیم از عنصرهایی که دین را در خور سازگاری با زمان می‌کند و آن چه را مجال نیافتیم، رسالت عالمان و حوزه‌های دینی است. اگر عالمان دین به دقت به این مهم پردازند و رسالت خود را در برابر سازی دین با زمان انجام دهند، دین در دنیای جدید جایگاه در خور و بایسته خود را می‌یابد و نغمه‌نا سازگاری آن با دنیا و عصر جدید از ذهنها زوده می‌شود.

رسالت حوزه‌های دینی است که زمینه‌فراگیری دانشهای جدید را برای طالب علمان فراهم کنند. هر چه دامنه دانشهای جدید در حوزه‌ها فزونی بگیرد، دین رخشان‌تر جلوه می‌کند. عالم دینی که در روشنائی دانش و آگاهیهای نوین، به پژوهش در معارف اسلامی می‌پردازد، بی‌گمان، اندیشه روشن‌تر و در فهم و برداشت از معارف اسلامی و آموزه‌های دینی، دیدی بازتر و دقیق‌تر خواهد داشت.

حوزه‌های دینی برای پاسخ به پرسشهای روز و شبهه‌های گوناگون عقیدتی، نوپندای فقهی و معضله‌های فلسفی، که در پاره‌ای از دانشها مطرح شده، بایستی آمادگی کامل داشته باشند که این آمادگی، بی‌گمان بدون آگاهی به زبان روز و زبان دانش روز ممکن نیست. امروزه برای روشن‌گری و بیان دین در بین آشنایان به دانشهای روز، فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان، ریاضی‌دانان، طبیبان و ... نمی‌توان از کسانی استفاده کرد که غیر از فقه و اصول، آن هم به گونه سطحی، با دیگر دانشها، یا یکی از دانشهای روز آشنائی ندارند. حوزه‌های دینی چگونه می‌خواهند در دنیای جدید بدرخشند و از دین عالمانه، دقیق، برهانی و منطقی به دفاع برخیزند، در حالی که با زبان و دانشهای روز آشنائی ندارند.

فراگیری
ره‌ای از
های نوین



حوزه های دینی ما، در گذشته به خاطر آشنایی و خبرگی در دانشهای روز و دانشهای رایج زمان توانستند دفاع دقیق و همه سویه ای از دین داشته باشند و در رویارویی با نحله های فکری، ژرفا و شکوه عقیده اسلامی - شیعی را بنمایانند.

عالمانی که در برهه های گوناگون به دفاع از دین و روشنگری پرداخته و در زمان خود خوش درخشیده و برای آیندگان، با آثار علمی که به جای گذارده اند، الگو شده اند و مشعل راه، همه و همه، یا سرآمد روزگار خود بوده در چیرگی بر گوناگون دانشهای روز و یا دست کم، برپاره ای از دانشهای روزگار خود دستی داشته اند.

حوزه های دینی باید از گذشته، که عالمان دینی به خاطر چیرگی بر گوناگون دانشهای رایج زمان، در بنای تمدن اسلامی و شکوه و شکوفایی آن نقش نخست و بنیادینی داشته اند، درس عبرت بگیرند و از رکود علمی به درآیند، تا هم در ساختن و بنیان نهادن تمدن نوین اسلامی نقش آفرین باشند و هم در برداشتهای خردپسندانه و منطقی از دین، به گسترش دین در دنیای جدید کمک کنند.

حوزه های دینی، اکنون دچار انزوای حقارت آمیز علمی شده اند و باید هرچه زودتر از این انزوای حقارت آمیز علمی به درآیند و این، تنها و تنها به تلاش در عرصه های علوم انسانی و زدودن نگرشهای مادی گرایانه از آنها و قرار گرفتن در جایگاه مورد قبول علمی این روزگاران است.

از این روست که استاد شهید این رسالت را مقدس می شمارد و از وظایف اصلی حوزه ها و عالمان و برای آن طرحی ارائه می دهد که در چند بند آن آمده است:



«... آشنایی با علوم انسانی جدید، از قبیل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جغرافیای جهانی، تاریخ جهانی، در حد بیگانه نبودن.

- اطلاع بر فلسفه اخلاق، تعلیم و تعلم مکاتب اخلاقی گوناگون قدیم و مقایسه با اخلاق اسلامی، در حد اجتهاد و تخصص.

- اطلاع بر فلسفه تاریخ و تعلیم مکاتب مختلف این فلسفه و روشن ساختن فلسفه تاریخ از نظر قرآن در حد اجتهاد و تخصص.

- اطلاع بر مکاتب و سیستم‌های اقتصادی جهان و تعلیم و تعلم آن مکاتب و روشن ساختن اصول اقتصاد اسلامی، در حد تخصص و اجتهاد.

- شناخت ماهیت تمدن و فرهنگ اسلامی، توأم با مقایسه با همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر، و روشن ساختن اصالت آن و معیّزات آن و معرفی روح این فرهنگ.

- تاریخ ادیان در حد آشنایی و بیگانه نبودن و احیاناً در حد تخصص و اجتهاد.

تعلیم مکتب‌های رایج الحادی معاصر، به صورت بسیار دقیق، از قبیل مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، نهلیسم و غیره و نقد آنها با موازین اسلامی.

- تعلیم مکاتب حقوقی قدیم و معاصر و مقایسه با حقوق اسلامی به عنوان حقوق تطبیقی.



- فلسفه تطبیقی بر اساس تعلیم زنده ترین مکاتب فلسفی معاصر و

مقایسه با فلسفه اسلامی.

منطق طبیعی بر اساس تعلیم روشهای منطقی جدید، بالخصوص

منطق، سمبولیک و مقایسه با منطق اسلامی و...»^{۳۳}

خود استاد به بسیاری از این دانشها، در حد تخصص و اجتهاد آگاه بود، از

این روی وقتی وارد این مقوله‌ها می‌شد، هم خواننده را با آن فلسفه‌ها، مکتبها

و دانشها آشنا می‌ساخت و هم با نارساییها و کاستیهای آنها و هم با سخن اسلام

و برتری آموزه‌های اسلام بر فلسفه‌ها و مکتبهای رایج.

از باب نمونه در گاه شروع بحث درباره فلسفه اخلاق می‌گوید:

«مکتبهای مختلفی برای نشان دادن رمز اخلاقی بودن کارها پیدا

شده و اظهار نظرها کرده‌اند. از فردا شب شروع می‌کنیم،

نظریات این مکاتب را بیان کردن که فلان مکتب می‌گوید: رمز

اخلاقی بودن در فلان جهت نهفته است، آن مکتب دیگر

می‌گوید در فلان جهت دیگر و در نهایت امر می‌خواهیم رمز

اخلاقی بودن را در مکتب اسلام بیان کنیم، ببینیم اسلام رمز این

ارزش و علو و گرانبهایی را در چه و در کجا می‌داند و گذشته از

این، ببینیم اسلام [کارهای اخلاقی را] چگونه توجیه می‌کند و

این کارها با مکتب اسلام چگونه سازگار است. که البته از همه

بیش تر، با این مکتب سازگار است.

همچنین مکتبهای دیگر، مخصوصاً فلسفه‌های مادی، ارزشهای

اخلاقی را چگونه می‌توانند توجیه و تأیید بکنند.»^{۳۴}



تا هرگاه بر مدار فکر غلط از دین بگردیم و از مدار قرآن و سنت و رهنمودهای ائمه اطهار خارج باشیم در ردیف عقب مانده ترین ملتها خواهیم بود. این عقب ماندگی نه تنها در عرصه علم، صنعت و نوآوری خود را می نمایاند که در تار و پود اخلاق و رفتار، انسانیت و معنویت ما نیز، هر روز بیش از پیش چهره کویه خود را آشکار می سازد.

دین وارونه، فکر دینی مرده، زنگار گرفته و پوسیده، واپس گرایی می آورد، جلوی نور خرد و پرتوافشانی عقل را می گیرد و انسان را از هرگونه نوآوری، آفرینندگی و میدان داری باز می دارد و زمینه را برای آفتها و آسیبهای گوناگون فکری و اجتماعی مهیا می سازد. این که جامعه ها و کشورها و سرزمینهای اسلامی آفت زده اند و دچار آسیبهای جدی و ویران گر، از این روست.

همچنین استاد شهید، در نقد مارکسیسم، در بررسی فلسفه تاریخ و بیان دیدگاه ها و ارائه نظر قرآن، در بحث اخلاق جنسی در غرب و اسلام، ده ها مقوله دیگر که به آگاهیهای بسیار نیاز است و آشنایی دقیق به پاره ای از دانشها، مکتبها و نحله های فکری، استاد آگاهانه، عالمانه و از روی اجتهاد و تخصص، وارد بحث می شود. از این روی، هم نقد او از مکتبها و نحله های فکری عالمانه و در خور اعتماد است و هم دفاع او از دین و بیان دیدگاه های اسلام در برابر مکتبها و نحله های فکری جهان معاصر، راه گشاست و اهل پژوهش و مطالعه را با ژرفای اندیشه و دیدگاه های اسلامی و به روز بودن آنها آشنا می کند و می فهماند اسلام امروز، فردا و فرزدها، هرچه دانش پیشرفت کند و عرصه های نو را درنوردد، اگر عالمان دین، دقیق و با آگاهی از دانشهای روز و زبان روز و مکتبها و نحله های فکری، گام به عرصه بگذارند، حرف پیام دارد و نیازهای فکری انسان امروز را برمی آورد.

باری، درک پیام اسلام، زبان وحی، زبان قرآن و سنت، در روشنایی علم ممکن است. دانشهای روز، که حاصل و دستاورد تلاشهای علمی و خردمندانه مردم هر دوره و روزگار است، به همان اندازه و در همان مقیاس، اگر درست و

سنجیده به کار گرفته شوند، میدانهای جدیدی را فراروی عالمان دین می گشایند. کلید وحی علم است. بدون علم و حرکت در روشنائی دانش، نمی توان به رمز و راز آیه های قرآن پی برد و ژرفای آنها را دریافت.

چگونه ممکن است که در تاریکی جهل، به پیامها و آموزه های بسیار دقیق و ژرف قرآن و سنت دست یافت و راه های دشوار آنها را پیمود. در قرآن و سنت، درباره آفرینش جهان و انسان، خداشناسی، توحید، شناخت انسان و... جستارها و نکته هایی آمده که هرچه دانش انسان به پیش برود و دامن بگستراند، بهتر و دقیق تر درك می شوند.

راز این که بسیاری از فرقه های اسلامی در باتلاق انحراف فرورفته اند و در توحید و خداشناسی سخت بی راهه می پیمایند، در بهره نبردن از دانشهای روز و دور افتادن از منبع علم و بیگانگی با کلیدهای زبان وحی است.

ولی پیروان مکتب اهل بیت، چون از نور دانش امامان پرتو گرفته و می گیرند و به داده های علمی روز، با رهنمودهای روشنگر آن امامان همام، برای فهم قرآن و سنت بهای لازم داده و می دهند، رخشان ترین و زیباترین برداشتها را از قرآن و سنت دارند و از توحید و خداشناسی زلال و بی غش بهره مندند.

استاد شهید، کلید وحی را علم می داند که در عین سادگی آن چه از زبان وحی می رسد، عصاره حقایقی است که تنها از راه علم می توان به آنها رسید:

«در قرآن کریم و هم در کلمات رسول اکرم و ائمه اطهار، صلوة اللہ علیہ و علیہم، درباره توحید و اسماء و صفات خداوند، بیانات زیادی است، کسانی که سالها عمر خویش را در علم توحید و معارف الهی صرف کرده اند، می دانند که گاه به



جمله‌هایی در قرآن، یا نهج البلاغه و غیره برمی‌خورند که می‌بینند یک دریا مطلب در زیر این یک جمله موج می‌زند و حال این که همین جمله‌ها و کلمات، گروهی از اهل حدیث و حنابله و ظاهریون را به تشبیه و تجسیم و الحاد سوق داده است؛ چرا چنین است چون کلید وحی علم است. آن چه در زبان وحی می‌رسد، در عین سادگی و عموم فائده، عصاره حقایقی است که فقط از راه علم می‌توان به آنها رسید.^{۳۵}

در مثالی دیگر درباره‌ی دستورهای اخلاقی اسلام و بستگی فهم و درک آنها به آشنایی با دانشهای روز و مبانی علمی اخلاقی و روان‌شناسی می‌نویسد:

«در قرآن کریم و هم در زبان اولیاء بزرگوار دین حکمتها و دستورهای اخلاقی زیادی به ما رسیده است، این حکمتها و دستورها، همیشه در دسترس همه بوده و هست، اما آیا همه می‌توانستند و می‌توانند این حکمتها را کاملاً از هم بشکافانند و به

روح و هدف آنها پی ببرند، بدون آن که دچار انحراف بشوند؟ ناکسی با مبانی علمی اخلاقی و روان‌شناسی آشنایی کامل نداشته باشد، نمی‌تواند به روح همین حکمتهای اخلاقی که در نظر اول ساده می‌نماید، پی ببرد و بلکه ارزش واقعی و علو و بلندی این حکمتهای آسمانی آن گاه بیش‌تر آشکار می‌گردد که آدمی سیستمهای مختلف اخلاقی که در جهان پدید آمده و احیاناً بعضی با بعضی دیگر از لحاظ هدف و از لحاظ اصول، کاملاً مباین یکدیگر می‌باشند بشناسد»^{۳۶}



آن چه اسلام برای بشر آورده و از دستورها و آیینها، که در همه شئون زندگی آنان گسترش یافته، روی اصل معروف عدلیه، بر اصولی استوارند و بر یک سلسله واقعیتها و حقوق واقعی افراد بشر. بنای کار بر گزارف و تعبد محض خالی از هدف گذارده نشده است که راه هرگونه پژوهش و جست و جوی علمی بسته باشد.

حال اگر عالمان دین با آن واقعیتها برابر موازین علمی آشنا باشند، بی گمان دستورهای اسلامی را که از زبان وحی سرچشمه گرفته اند، بهتر درمی یابند و درک می کنند:

به طور کلی، علم کلید دین است، دامنه معارف و مقررات اسلامی به همه شئون زندگی بشر کشیده شده است و به طور مسلم در هر قسمتی از شئون زندگی بشر، اگر با اصول علمی مربوط به آن قسمت آشنا باشیم، بهتر می توانیم از فیض الهامات دینی بهره مند گردیم... مبانی حقوقی بشر هم از این قانون مستثنی نیست. حقوق نیز مانند اخلاق و الهیات و غیره، بر یک سلسله مبانی واقعی، متکی است. هر اندازه ما با آن اصول و مبادی بیش تر آشنا باشیم، بهتر می توانیم به هدف و مقصود دین پی ببریم. اگر با این اصول و مبادی آشنا باشیم، شاید بسیاری از آیات و احادیثی که تاکنون نمی پنداشتیم جزء آیات و احادیث احکام است، در ردیف آیات و احادیث احکام به شمار آوریم.^{۳۷}

چنین است آیینها و دستورهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام. اینها نیز بر یک سلسله اصول و قواعد استوارند که بدون شناخت آنها، نمی توان مراد



و مقصود اسلام را فهمید. همان گونه که یک عامی و ناآگاه از حکمت الهی نمی تواند، بسان یک حکیم آشنای با اصول و مبانی عقلی، راز و رمز آیات و اخبار توحیدی را درک کند و بفهمد، یک بی خبر از علوم اجتماعی و دانشهای روز مربوط به اجتماع و مکتبهای اجتماعی هم، نمی تواند آینهها و دستورهایی اجتماعی و سیاسی اسلام را درک کند.

عدالت، سنگ بنا و شالوده جامعه توحیدی و اسلامی است. جامعه اسلامی، وقتی جامعه اسلامی است که بر مدار عدالت بچرخد و عدالت بر همه زوایای آن حکومت کند. هر کس، به آسانی به حق خود برسد و از حقی که دارد، بر حسب آفرینش و بر حسب تلاشها و تکاپوهایی که می کند و تواناییها و استعدادهایی که از خود بروز می دهد، برخوردار شود.

عدل، نقطه مقابل ستم است. یعنی آن چه فرد استحقاق دارد، از او باز دارند و از او بگیرند.

عدل، نقطه مقابل تبعیض است. برتری ناروای فردی بر فردی دیگر و با گروهی دیگر.

عدل، به جامعه قوام می بخشد و به کالبد آن حیات می دمد و هر گزندی را از مساحت آن دور می سازد و نمی گذارد مذاهب ستم و گناه، جامعه انسانی را به سیاهی و تباهی بکشاند.

به فرموده شهید راه عدالت، علی بن ابی طالب:

«جعل الله سبحانه العدل قوام الانام و تنزيهاً من المظالم والآثام و

تسنية للاسلام. ۳۸۴



خداوند سبحان، عدل را ضایه پربایی انسانها و ستون زندگانی آنان، و سبب پاکی از ستمکاریها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.

همان گونه که در نظام آفرینش همه امور بر عدل استوار است: «بالعدل قامت السموات و الارض» در نظام دین هم، همه امور بر مدار عدل می گردند، به عدل استواری می یابند و عدل مقیاس و تراز است:

«در قرآن، از توحید گرفته تا معاد و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمانهای فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است.

عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریح نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است.

عدل قرآن، آن جا که به توحید یا معاد مربوط می شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش، شکل خاصی می دهد و به عبارت دیگر، نوعی جهان بینی است.

آن جا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می شود، یک مقیاس و معیار قانون شناسی است. به عبارت دیگر، جای پایی است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت، قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به شمار آید.

آن جا که به امامت و رهبری مربوط می شود، یک شایستگی است.



آن جا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمان آسمانی است. و آن جا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک مسؤولیت است. ۳۹

چون عدل مدار و مقیاس در قانون و زندگی اجتماعی است و سلامت همه چیز به آن بستگی دارد و بدون آن جامعه مرده است و زندگی سرد و بی‌روح و انسانها سرگردان، خداوند در قرآن مجید به همه ایمان‌آوردندگان دستور می‌دهد، همیشه و همه‌گانه، پیوسته و دمام، برپادارنده عدالت باشند و این حرکت و رستاخیز را، سنت و آیین خود قرار دهند، تا هیچ‌گاه جامعه دچار رکود نشود و در باتلاق بدی گرفتار نیاید و در چنگ دشمن بی‌رحم اسیر نشود.

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط. ۴۰»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همیشه برپای دارندگان عدالت باشید.

امین الاسلام طبرسی در ذیل آیه شریفه می‌نویسد:

«ای دائمین علی‌القیام بالعدل و معناه و لتکن عادتکم القیام بالعدل فی القول و الفعل.»

همیشه و همه‌گانه، برپای دارندگان عدل باشید. بدین معنی که عادت، رویه و سنت شما برپاداشتن عدالت باشد.

پیامبران الهی برانگیخته شدند تا این رکن و اساس و پایه جامعه انسانی را برپای دارند و جامعه انسانی را در پرتو این اصل بلند انسانی، از مرداب ستم برهانند و هر حرکتی را بر مدار این اصل حیات بخش، زندگی آفرین، رهاننده از هر بدی، زشتی و تباهی، سامان بخشند.

مشعل این حرکت، همیشه باید افروخته ماند، چه آن‌گاه که پیامبران



رهبری حرکت را بر عهده دارند و کاروان انسانها را هدایت می کنند و چه آن گاه که امامان و عالمان دین، این رسالت هیچ گاه نباید به زمین بماند و مشعل آن فرو میرسد که در این صورت، جامعه انسانی را تباهی و تاریکی و سیاهی فرا خواهد گرفت و اشرار بر آن چیره خواهند گردید و نیکان از گردونه کارها برکنار خواهند ماند.

از این روی خداوند، این مشعل روشنایی آفرین را بر دوش ایمان آورندگان، آگاهان و عالمان قرار داده و به آنان دستور داده است که آن را برپای بدارند و در هیچ آن از آفات زندگی گامی از این راه واپس نکشند که سیره رسول خدا چنین بود:

«سیره القصد و مسته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل.»^{۴۱}

رفتار او میانه روی در کار است و شریعت او راه حق را نمودار، مسخنش حق را از باطل جدا سازد و داوری او عدالت است و ستم را براندازد.

قائم آل محمد (ص) نیز به سیره رسول خدا رفتار می کند:

محمّدین مسلم می گوید: از امام محمد باقر (ع) درباره سیره قائم پرسیدم، فرمود:

«بسیرة ما سار به رسول الله، صلى الله عليه وآله، حتى يظهر الاسلام.»

به همان سیره ای که رسول خدا رفتار می کرد، تا اسلام آشکار گردد و نمود یابد.

می گوید پرسیدم: سیره رسول خدا چگونه بود؟ فرمود:



«باطل ما كان في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل وكذلك القائم، عليه السلام، اذا قام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في ايدي الناس ويستقبل بهم العدل»^{۴۲۰}

آن چه در جاهلیت بود، باطل کرد و با عدالت با مردم روبه رو شد. قائم نیز چنین رفتار کند. چون پرچم حرکت خود را برافرازد، ناعدالتی‌هایی که در بین مردم رایج گردیده، از میان بردارد و خط بطلان به روی آنها درکشد و با مردم، با عدالت روبه رو می‌شود.

عالمان دین نیز چنین وظیفه‌ای دارند. آنان برابر سیره رسول خدا (ص) علی مرتضی (ع) و ائمه اطهار و قائم آل محمد، حق ندارند در برابر ستمها، نابرابریها و ناعدالتیها و پر خوری شکم بارگان و ثروت اندوزان بی درد و مکنده خون انسانها، به یغما برنده ثروتها، سکوت پیشه کنند و دم برنیاورند و حال نزار فقیران، تهی دستان، بیچارگان را ببینند و فریاد برنیاورند. این رسالت حوزه‌های دینی است که عالمانی پیرو روند، پر دغدغه، حساس و نگران وضع دردمندان. افزون بر یادآوری مدام رسالت‌های مهمی که بر دوش دارند، از آن جمله تلاش و تکاپو برای برقراری عدالت اجتماعی، برچیدن نظام ستم و نابرابری و نمایاندن سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار، باید به گونه عملی، آنان را با درد و رنج طبقه محروم و ستم‌دیده آشنا سازند. حوزه‌های دینی، باید تلاش ورزند، تلاش شبان و روزان، همیشه و همه آن، که مکتب اهل بیت احیا شود و سخنان و سیره معصومان، مشعل راه قرار گیرد و طالب عالمان از این چشمه و از این مکتب برپادارنده عدالت، لبالب شوند، تا عدالت را در همه زوایای زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی خود به پادارند و جایگاه آن را



پاس بدارند. هم در زندگی اجتماعی بر محور عدالت حرکت کنند و هم در بررسیها و ارائه دیدگاه‌ها، بر این راه پویند و عدالت را مقیاس قرار دهند و در سلسله علل احکام، نه در سلسله معلولات:

«اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت، در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات. نه این است که آن چه دین گفت، عدل است، بلکه آن چه عدل است، دین می‌گوید. این، معنای مقیاس بودن عدالت است برای دین. پس باید بحث کرد که آیا دین، مقیاس عدالت است، یا عدالت، مقیاس دین؟»

مقدسی اقتضا می‌کند که بگوییم: دین مقیاس عدالت است؛ اما حقیقت این طور نیست. این نظیر آن چیزی است که در باب حُسن و قبح عقلی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله، عدلیه شدند؛ یعنی عدل را مقیاس دین شمردند، نه دین را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل یکی از ادله شرعیه قرار گرفت، تا آن جا که گفتند: العدل و التوحید علویان و الجبر والتشبهه امویان. در جاهلیت، دین را مقیاس عدالت و حُسن و قبح می‌دانستند، لذا در سوره اعراف از آنها نقل می‌کند که: هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند و قرآن می‌گوید: بگو [خدا] امر به فحشا نمی‌کند.^{۲۳}

عالم دینی، وظیفه دارد، عدالت را در اجتماع به پا دارد، هم با اندیشه و هم با عمل. با اندیشه و فتوای عدالت محور خود، عرصه را بر کسانی که به



نام دین، ستم را رواج می‌دهند و به نابرابریها و بهره‌کشی دامن می‌زنند و روز به روز با اندیشه‌های جامد و جاهلی خود بر دامنه ستم و شکاف طبقاتی می‌افزایند، تنگ می‌کند و با جهاد و مبارزه آشکار و پنهان با ستم پیشگان و تبعیض‌گرایان، دست آنان را از جان و مال مردمان کوتاه می‌سازد و جامعه را به آوردگاهی بزرگ علیه پیداد دگر می‌کند. و به مردم شعور و آگاهی می‌دهد که با پیداد در هر شکل و شمایل بستیزند و در راه برپایی عدالت اجتماعی از هیچ تلاش، تکاپو و جان‌نشاری دریغ نورزند که خاموشی چراغ عدالت، تاریکی و تباهی را در پی دارد.

عالم دینی، به خویی می‌داند و آگاه است در جامعه‌ای که عدالت در کالبد و روح و روان آن جاری و ساری نباشد، از حرکت باز می‌ماند، هم در اقتصاد رو به رکود می‌گذارد و هم در فکر و فرهنگ و اندیشه ورزی.

عالم دینی که در مکتب اهل بیت پرورش یافته باشد و استعدادها و تواناییهایش در چشمه سارهای این مکتب شکوفان شده باشد، با سخنان و سیره آنان آشناست، می‌داند از نگاه و زاویه دید آن بزرگواران، فقر و مسکنت و بی‌نوایی یسویان در اثر زاندوزی، بهره‌کشی و گناه ثروت‌مندان و بی‌عدالتی اقتصادی است. از این روی، با برنامه‌ریزی به فرهنگ‌سازی علیه ثروت‌اندوزی ثروت‌اندوزان بی‌درد و بهره‌مندی ناروا و استثمارگرانه آنان از محرومان می‌پردازد و راه‌های نظری را برای اهل عمل و مؤمنان عدالت‌خواه و خواهان جامعه سالم و به دور از ستم و تبعیض، هموار می‌سازد.

با عدالت محوری و عدالت‌مداری عالمان و صاحبان فتواست که فتواها و دیدگاه‌ها و برداشتهای دینی که به ثروت‌اندوزی و بال و پر گرفتن ثروت‌مندان



می انجامد، زمینه رشد نمی یابند و جامعه از پذیرش آنها سر باز می زند. عدالت در اسلام از چنان پایگاه و جایگاهی برخوردار است که در شریعت اسلام، جهاد و مبارزه برای برپایی، برقراری و گسترش آن واجب است.

بر عالمان دینی است که با دمیدن روح عدالت به جامعه و مقدس و واجب نمایاندن جهاد و مبارزه با نابرابریها و ستمها، تقسیم جامعه به تهی دستان و معترضین، اختلاف طبقاتی، مردمان باورمند را به تلاش برای برپایی عدالت اجتماعی و برچیدن نظام ستم و تبعیض، بسیج کنند.

بر عالمان دین است که با زراندوزان دژم چهره باشند و از نشست و برخاست با آنان پرهیزند و همیشه و همه گاه، با زبان و قلم، این گروه تباهی آفرین را از عذاب الیم و آتش دوزخ بیم دهند و آیات قرآنی و سخنان رسول گرامی را بر آنان بخوانند.

اگر عالمان دین، همه، به رسالت خود عمل می کردند و با گناه توانگران، شکم بارگی شکم بارگان، مدام و در همه حال می ستیزیدند، فاصله طبقاتی در جامعه های اسلامی، بویژه سرزمین ما، که افتخار پیروی از مکتب اهل بیت را دارد، چنین رخ نمی نمود و چهره کریه و نفرت انگیز خود را نشان نمی داد.

هرگاه عالمان دین به وظیفه و رسالت خود عمل نکردند، در برابر بهره کشی زراندوزان از مستضعفان دم برنیاروند و یا با آنان در فضای مسالمت آمیز به سر بردند و بین آنان آشتی و صلح و دوستی برقرار بود، جامعه، جامعه اموی است، نه علوی و چنین جامعه ای روی عدالت را نخواهد دید و باید برای همیشه در مرگ عدالت سیاه پوشد و مویه کند.

چون پناه مردم ستمدیده، عالمان دین و دانایان امت است و اگر آنان از



مسیر حق خارج شوند و به پیمانی که خدا با آنان بسته پای بند نباشند، کدام قدرت می‌تواند آب رفته را به جوی بازگرداند و حق محرومان را از ستمکاران و زراندوزان یغماگر و تباهی‌آفرین بستاند.

این که عالمان دین وظیفه دارند برای برقراری حکومت اسلامی تلاش ورزند و قدرت را در دست بگیرند، برای به پاداری عدالت اجتماعی است. حکومت ابزار است، نه هدف.

خداوند از عالمان و دانایان پیمان گرفته است که ستمکار شکمباره را برتابند و گرنه به همان دوزخی گرفتار خواهند شد که زراندوزان، بی‌شک و شبهه، گرفتار خواهند آمد.

روی همین پیمان استوار و ناگسستی خداوند با عالمان است که علی (ع) ناگزیر زمام امور جامعه را در دست می‌گیرد.

«إِذَا وَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبُرَّ النَّسْمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ بوجُودِ النَّاصِرِ. وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَفَلَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَقَبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى خَارِبِهَا وَ سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا. وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْفَةِ عَزْرٍ» ۲۴

به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری



می داشتم و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم.

علی (ع) نه به دنبال سلطنت و فرمانروایی بود و نه در پی دنیا، بلکه او به عشق عدالت، و وفای به پیمان خداوند، جان خویش بر سر عدالت گذاشت و با زراندوزان شکمپاره درافتاد و هیچ گاه از در مسالمت و آشتی با آنان در نیامد. عالمان دین و وظیفه دارند، در هر زمان و مکان چون او باشند و با زراندوزان به ستیز برخیزند که اینان، به فرموده امام حسن عسکری (ع) دزدان ثروت و رزق فقیران و ضعیفان اند:

«اغنیاءهم یسرقون زاد الفقراء.» ۲۵

عالم دینی باید بداند وجود فقر و مسکنت و بیثوابی در جامعه، نشان از میدان داری و جولان زالو صفتان است، همانان که خون محرومان را می مکند و با شیرۀ جان آنان سفره های خود را رنگین می کنند.

عالم دینی و وظیفه دارد، با فریادها و هشدارهای پیاپی خود از کتف جلوگیری کند و نگذارد ثروت، که خون جامعه است و باید در همه آن، در رگهای جامعه در جریان باشد در یک جا انباشته گردد و در دست شماری زالو صفت، خون آشام و ثروت اندوز بی درد، دست به دست گردد:

«کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم.»

اصلاح دین مردم، بستگی تام و تمام به اصلاح اقتصاد جامعه دارد. نمی شود دین مردم درست باشد، رخشان و بی کم و کاست، اما اقتصاد فاسد و زندگی و معاش مردم مستدین در دست گروهی زالو صفت، رباخوار و ثروت اندوز بی درد و بی رحم و به دور از اخلاق و روش و منش انسانی:



زندگی یک واحد و همه شؤنش توأم با یکدیگر است. صلاح و فساد در هر یک از شؤن زندگی، در سایر شؤن مؤثر است. ممکن نیست اجتماعی، مثلاً فرهنگ، یا سیاست، یا قضاوت و یا اخلاق و تربیت و یا اقتصادش فاسد باشد، اما دینش درست باشد و بالعکس.^{۴۶}

این فراز از سخن شهید مطهری رسالت حوزه‌های دینی و عالمان دینی را روشن می‌کند. عالم دینی اگر درد دین دارد و تلاش می‌ورزد مردم در صراط حق گام بردارند، باید نگاه او به دین، نگاه جامع باشد و پاره‌ای را نگیرد و پاره‌ای را رها کند.

همان‌گونه که برای نماز، روزه، حج و نکاح مردم دل می‌سوزاند و دغدغه دارد که درست انجام بگیرد و هیچ خلل و گسستی در آنها وارد نیاید، رسالت او اقتضا می‌کند که درباره اقتصاد مردم هم دغدغه داشته باشد که بر چه مداری می‌چرخد؟ بر مدار عدالت، یا ستم، تبعیض و یا مساوات، بر ثروت ثروت‌اندوزان می‌افزاید و یا بر دامنه فقر، تهی‌دستی، بی‌ثوابی و مسکنت؟ مردم را روز به روز از دین و آیین توحیدی دورتر می‌کند و یا به دین و آیین توحیدی نزدیک‌تر؟ ایشار، همدلی، برادری، صفا، با هم بودن و در کنار هم بودن را به ارمغان می‌آورد، یا جدایی، دشمنی و کینه‌توزی را؟ اگر عالم دین، دید اقتصاد بر مدار درست و عادلانه نمی‌چرخد، فاصله طبقاتی را روز به روز، بیش‌تر و بیش‌تر می‌کند و تهی‌دستان و ضعیفان را به گرداب خود می‌کشد، باید به پا خیزد و این مرداب عفن و لجن‌زار را از ساحت جامعه بزداید:

«وظیفه عالم اسلامی این است که وقتی با جامعه‌ای روبه‌رو



می شود که در آن یک عده پر می خورند و آن قدر می خورند که از پر خوری ثقل می کنند و دیگری آن قدر گیرش نمی آید که شکمش را سیر کند، در چنین شرایطی، بر او واجب است که قیام کند و این شکاف را پر نماید، این اختلاف را از بین ببرد. ۲۷

استاد شهید، از عالمانی بود که در راه دین رسالت بزرگ و احیای مبانی فکری عدالت اجتماعی در اسلام، تلاش گسترده و دامنه داری کرد. هم از نظر نظری این مهم را سرلوحه کار خویش قرار داد و هم از نظر عملی. او در اوان انقلاب اسلامی به روشنگری می پردازد و ماهیت این حرکت بزرگ را به گونه بررسی می نهد و عوامل اثرگذار و پدیدآورنده آن را با مقایسه با دیگر انقلابها بررسی می کند و به این نتیجه می رسد: انقلاب اسلامی ایران با ویژگیهایی که دارد، از منحن انقلاب پیامبران است، بویژه انقلاب پیامبر اسلام (ص). انقلاب پیامبر اسلام، بیش تر از سوی محرومان پذیرفته شد و کم تر از سوی گروه های مرفه. انقلاب اسلامی نیز چنین است، بیش تر از سوی محرومان پذیرفته شد و کم تر از سوی گروه های مرفه. چرا؟ زیرا این اختلاف به سود مستضعفین و در جهت خیر مستضعفین، یعنی در جهت عدالت است.

و قهراً چون در جهت استقرار عدالت است، لازم است نعمتهایی که در دست عده ای احتکار شده از آنها گرفته شود و در اختیار آنها که محروم اند قرار بگیرد. طبیعی است که برای آن کس که باید حقش را بگیرد، قضیه هم فال است و هم نماش. یعنی هم پاسخ گو به فطرتش است و هم چیزی نصیبش شده



است. ولی آن کس که باید نعمتها را پس بدهد، البته به فطرتش پاسخ می‌گوید، ولی باید پا روی مطامع‌اش بگذارد. از این جهت برای این فرد پذیرفتن نظم تازه بسیار مشکل است و درست به همین دلیل، میزان موفقیت در میان این طبقه کم است.^{۴۸۴}

این تحلیل و این نگاه، در روزگاری که هر گروه و نحله فکری تحلیلی از انقلاب مردم ایران برای جوانان ارائه می‌دهد و هدفی را برای انقلاب ایران ترسیم می‌کند، بسیار راه‌گشا بود و دفاع عالمانه در محفل عالمان و فرهیختگان و دانشگاهیان، از انقلاب اسلامی و بیان دقیق خاستگاه و جهت‌گیری انقلاب اسلامی ایران.

شهید در مدت کوتاهی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در قید حیات بود، به رسالت خود عمل کرد و در راه برقراری و برپایی عدالت اجتماعی گامهای اثرگذار و بسیار مهمی برداشت که بخشی از کارنامه درخشان آن شهید عزیز در آثاری که از ایشان به جای مانده بازتاب یافته است که اگر دقیق این جستارهای به جای مانده بازشکافی شوند، مشعل راهی خواهند بود برای عالمان و طالب علمان و حوزة‌های دینی که آهنگ آن دارند پرچم عدالت را همه‌گاه افراشته نگهدارند.

شهید مطهری تنها به بیان و تحلیل عدالت اجتماعی بسنده نکرد، بلکه برای پر کردن فاصله طبقاتی در جامعه، طرح و پیشنهادهایی هم ارائه داد، از جمله:

۱. مصادرة داراییها، نعمتها و ثروتهایی که در دست مرفهان انباشته شده به سود صاحبان اصلی و طبقه محروم.



۲. مصلحت‌های کوچک‌تر را فدای مصلحت‌های بزرگ‌تر کردن. به این بیان فقیه و حاکم شرعی وقتی می‌بیند، تعدیل ثروت و پر کردن فاصله‌های طبقاتی در برهه‌ای ممکن نیست مگر به وضع مالیات تصاعدی، می‌تواند این کار را انجام دهد:

وضع مالیات، یعنی به خاطر مصالح عمومی، قسمتی از اموال خصوصی را جزو اموال عمومی قرار دادن. اگر واقعاً نیازهای عمومی اقتضا می‌کند که باید مالیات تصاعدی وضع کرد و حتی اگر ضرورت تعدیل ثروت اجتماعی ایجاب می‌کند که مالیات به شکلی وضع شود که از مجموع درآمد؛ مثلاً فقط صدی پنج آن به دست مالک اصلی برسد و صدی نود و پنج گرفته شود، باید چنین کرد و حتی اگر مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند که از یک مالک، به طور کلی سلب مالکیت شود [حاکم شرعی] تشخیص داد که این مالکیت که به این شکل درآمد، غده سرطانی است، به خاطر مصلحت بزرگ‌تر، چنین کاری را بکند.^{۲۹}

راه‌های نرفته در این مقوله بسیار است و بن‌بست‌هایی که باید گشوده شوند و بازدارنده‌هایی که برچیدن و برداشتن آنها، شرط و لازمه برپایی و گسترش عدالت اجتماعی است.

حوزه‌های دینی و عالمان دین با به کار گرفتن تمام تواناییها و نیروهای خود و بهره‌گیری از اندیشه‌های نو، می‌توانند زمینه رشد و شکوفایی عدالت اجتماعی را در جامعه پدید آورند.





حوزه‌های دینی، با فرهنگ‌سازی، زمینه‌سازی فکری، ارائه الگوهای عدالت‌محور و عدالت‌گستر، طرح و بیان آیات قرآن در این باب، شرح و بیان نهضت انبیاء برای برقراری عدالت اجتماعی، سیره پیامبر اسلام (ص) سیره امیرالمؤمنین (ع) و ... مهم‌ترین و بنیادی‌ترین نقش را می‌توانند در برقراری عدالت در تمام لایه‌های اجتماع، بیافرینند.

عدالت، فطری است، انسان به آن میل، کشش و علاقه دارد، همان‌گونه که به زیبایی علاقه دارد و آن را دوست می‌دارد. حال اگر بشر از آن گریزان است و یا آن را بر نمی‌تابد و یا درباره‌ی دیگری اگر اجرا شود دوست دارد و مورد پسند و ستایش اوست؛ اما اگر درباره‌ی خودش بخواهد اجرا شود، دوست ندارد و ... به دلیل این است که انسان به مرحله‌ی کمال نرسیده است که باید عالمان دین و مربیان الهی دست به کار تربیت بشر و افراد جامعه خود شوند و آنان را به فطرت خود و موهبتی که در نهادشان قرار داده شده برگردانند و بیاگاهانند. اگر چنین حرکتی انجام بگیرد، یعنی همان کاری که پیامبران با بشر انجام دادند و فطرت خفته او را بیدار کردند، بشر نه تنها از عدالت گریزان نخواهد بود که به آن عشق خواهد ورزید و حاضر خواهد بود برای برقراری عدالت از جان و مال بگذرد، گرچه منافع اش هم ایجاب نکند.

شهید مطهری در این باب می‌نویسد:

«اگر می‌بینی بشریت امروز از عدالت گریزان است، هنوز به مرحله کمال نرسیده است. در نهاد بشر، عدالت هست. اگر بشر خوب تربیت شود، اگر زیر دست مربی کامل قرار گیرد، می‌رسد به جایی که خودش، واقعاً عدالتخواه بشود، واقعاً



عدالت جمع را بر منفعت فرد خودش ترجیح بدهد و همین طور که زیبایی را دوست می‌دارد، عدالت را دوست داشته باشد.^{۵۰} پس داشتن جامعه سالم، نمونه و عدالت محور، بستگی به تلاش مریبان الهی و عالمان ربانی دارد. با تلاش و تکاپوی آنان بشر در مسیر درست گام برمی‌دارد، نه ستم را بر خود برمی‌تابد و نه بر دیگران و با علاقه و عشق گام در مسیر عدالت می‌گذارد و برای کشاندن مردم به مسیر عدالت به تلاش برمی‌خیزد.

فطرت‌های خفته وقتی بیدار می‌شوند که عالمان دینی به رسالت خود عمل کنند و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نوززند. انسان عدالت گستر است. فطرت او، او را به عدالت ورزی، عدالت دوستی و عدالت خواهی می‌خواند. عالم دینی و مصلح دینی باید در تعلیم و تربیت و در تبلیغ دین از این نیروی محرکه و برانگیزاننده‌ای که در نهاد انسانها وجود دارد بهره برد و با فتون تعلیم و تربیت و تبلیغ و با باریک اندیشی، ظرافت و هنرمندی تمام، آهنگ و نغمه بیداری فطرت عدالتخواهانه انسان را بنوازد، تا این نیروی خفته بیدار شود. این روش رسولان الهی بوده است. پیام آنان هماهنگ با فطرت انسانها بوده که چنان جاذبه و بیداری آفریده است. انسانی عدالت‌گراست.

کار بر عالمان شیعه برای انجام وظیفه و به انجام رساندن رسالتی که بر عهده دارند در باب برقراری عدالت اجتماعی، بسیار آسان تر است؛ چون بر جاده هموار باید بپویند. شیعیان چون عدالتخواه هستند گرد شمع علی (ع) به طواف برخاسته‌اند و چون علی (ع) مظهر و نهاد عدالتخواهی بود و در راه عدالت وجود مقدس خویش را فدا کرد قبله و آمال شیعیان شده پس شیعه از



آغاز تاکنون به عشق عدالت فراز و نشیبها را پیموده و سختیها و رنجها را تحمل کرده و قیامها، حرکتها و خیزشهای بزرگی را مسامان و سازمان داده؛ از این روی، در هر برهه، زمینه برای خیزش عدالتخواهانه در بین شیعه، با وجود زنده بودن یاد و نام علی (ع) و بیداری فطرت عدالتخواهانه پیروان آن امام همام، مهیاست و این رسالت حوزه‌ها و عالمان دین است که از زمینه و بستر آماده بهره ببرند و موج عدالتخواهی را برانگیزانند.

دفاع از عالمان دین که وارثان انبیا بشمارند و جانشین رسول گرامی اسلام در بیان **ستم‌دیدگان** احکام و عمل به سیرت آن بزرگوار، دفاع از ستم‌دیده را باید در همه گاه، سرلوحه کار خویش قرار دهند و این رسالت مهم را به بهترین وجه پاس بدارند. رسول گرامی اسلام، آینه تمام نما و الگوی راستین دفاع از ستم‌دیدگان است. او در برابر دادخواهی ستم‌دیده بی تاب می شد و به دفاع برمی خاست و داد می ستاند و حق ستم‌دیده را احیا می کرد و دست رد بر سینه ستم پیشه می کوبید. او در کنار ستم‌دیدگان بود و به این افتخار می کرد. با ستم پیشه از هر طیف و گروه، درمی افتاد و با گروهی همراه و هم گام می شد که شجاعانه و جوانمردانه به یاری ستم‌دیدگان برمی خاست و از حق آنان دفاع می کرد.

این مرام، سنت نیک و جوانمردانه، در زندگی لبالب از صفای او، تبلور ویژه داشت. همگان او را به این ویژگی می شناختند و پیش از آن که از سوی خداوند به پیامبری برانگیخته شود، به این خصیلت زیبا نامبردار بود. مردم مکه، از همه قبیله‌ها و گروه‌ها، حتی کسانی که برای داد و ستد و خرید و فروش کالا به مکه می آمدند، از نوه عبدالمطلب، با این ویژگی نام می بردند.



شرکت آن حضرت در بیست سالگی در حلف الفضول، از آن زیبا رفتاریهایی است که همگان را به ستایش آن بزرگوار واداشت و به روشنی روحیه ستم ستیزی و جوانمردی آن حضرت را می نمایاند:

مردی از بنی زبید کالائی به عاص بن وائل سهمی فروخت.

عاص، کالا را تحویل گرفته بود و بهای آن را نمی داد.

مرد زبیدی، ناچار بالای کوه ابو قیس رفت و فریاد برآورد:

يا لکرّجال لمظلوم بضاعت

بيطن مکه نالی الحی والنّفر

إنّ الحرام لمن تمّت حرّامته

ولا حرام لثوبی لابس الغدر

ای مردان (فریش) به داد ستمدیده ای برسید

که در داخل شهر مکه کالای او را به ستم می برند.

همانا احترام، کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد

و دو جامه فریبکار را احترامی نیست.

پس بنی هاشم، بنی مطلب بن عبد مناف و بنی زهرة بن کلاب و

بنی تیم بن مرّه و بنی حارث بن فهر، در خانه عبدالله بن جدعان

تیمی فراهم شدند و پیمان بستند که البته برای یاری هر ستمدیده

و گرفتن حقّ ری همدستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر

احدی ستم شود.

رسول خدا بیست ساله و به قول یعقوبی از بیست سال گذشته بود

که در حلف الفضول شرکت کرد. ۵۱۴



بر اساس این پیمان مقدس ضد ستم، در روزگار و شهر و سرزمینی که هر کس در پناه قبیله و عشیره خود می‌توانست در امن و امان باشد و اگر عشیره و قبیله‌ای ندانست، هم جانش در خطر بود، هم دارایی‌اش به غارت می‌رفت و هم هر آن ممکن بود ناموس‌اش را بر بایند و شرافت او را بر باد دهند، حق مرد زبیدی از عاص بن وائل گرفته شد و نیز دختری را که ثبیه بن حجاج از مرد خثعمی با زور گرفته بود، به آغوش خانواده‌اش برگشت.

درباره این پیمان از رسول خدا روایت شده که پس از بعثت و هجرت به

مدینه فرمود:

«لقد شهدتُ حلفاً فی دار عبدالله بن جدعان لو دُعیت الی مثله
لأجبتُ و ما زاده الاسلام الا تشدیداً.» ۵۲

در سرای عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتیم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت می‌شدم، اجابت می‌کردم و اسلام جز استحکام چیزی بر آن نیفزوده است.

حلف الفضول، با این که پیمان بس بزرگ، والا و مقدسی بود، در برابر آن چه رسول خدا به بشر از زبان وحی ارزانی داشت و سیره زیبا و رخشان آن بزرگوار، در درازای عمر، علیه ستم و انظلام، نمی‌ازیم بود. در برگ برگ زندگی رسول خدا، مبارزه با ستم، دفاع از ستم‌دیده به چشم می‌خورد.

رسول خدا جامعه‌ای را بنیان نهاد که دفاع از ستم‌دیده، سرلوحه کار مردمان آن جامعه بود. مردم مدینه، انصار و مهاجر، در مکتب رسول خدا، چنان تربیت شده بودند که کوچک‌ترین ستمی را بر نمی‌تابیدند و در دفاع از ستم‌دیده، پشاهانگ بودند و شرکت آنان در نبردهای گوناگون به رهبری پیامبر



اسلام (ص) برای رهایی ستم‌دیگان از چنگ ستم‌پیشگان بود. زیرا آنان خوب می‌دانستند که مسلمانی، با دفاع از ستم‌دیده و فریادرسی، به هم گره خورده است و نمی‌توان مسلمان بود و ادعای مسلمانی کرد و به دفاع از ستم‌دیده برنخاست و به طلب کمک ستم‌دیده، پاسخ نداد و گره از کار بسته مردمان نگشود. و به خوبی دریافته بودند که باید در کنار ستم‌دیده باشند، مسلمان، یا کافر، هم گروه و هم قبیله و هم عشیره و یا بیگانه. یاران پیامبر (ص) با الگوگیری از آن حضرت، چنان بار آمده و تربیت شده بودند که نه ستم می‌کردند و نه ستم می‌پذیرفتند:

لَا تَظْلَمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ.

جامعه مدنی که پیامبر (ص) با تلاشها و رنجها و خون دل خوردنهای بسیار و مجاهدتها و از جان گذشتگیهای شگفت‌انگیز و افتخارآمیز، بنیان نهاد، بر این شالوده استوار بود که هیچ‌گاه نه تن به ستم باید داد و نه به کسی ستم روا داشت، نه فریاد کمک‌خواهی ستم‌دیده‌ای را بی‌پاسخ گذارد و نه باید گذاشت ستم‌پیشه‌ای برای ستم و پایمال کردن حق و نادیده‌انگاری آزادی‌دیگران، مجال یابد و زمینه را مساعد ببیند.

باید فضای ستم شکسته شود. انظلام، به هر شکل آن برچیده گردد و مردم مدینه النبی به گونه‌ای تربیت شوند و اخلاق و رفتارشان شکل بگیرد که هیچ‌گاه ستم‌زمینه رشد نیابد. حکومت ستم، در سرزمین و در بین مردمی خیمه می‌افرازد که مردم آن سرزمین زمینه و آمادگی پذیرش ستم را داشته باشند.

پیامبر (ص) با رفتار و گفتار خریش، مردم را به این سمت و سو سوق



می‌داد، به اخلاق، رفتار و منشی که به هیچ روی به ستمکار میدان جولان ندهند، با تن در ندادن خود به ستم، جلوگیری از تن دادن دیگران به ستم، دفاع از مظلوم، همکاری با هم، در مبارزه با ستم و رها کردن ستم‌دیده از زیر بار ستم و... مردم، با رفتار و اخلاق خود، گونه حکومت بر خود را تعیین می‌کنند. اگر آزاده باشند وزیر بار ستم نروند و از پذیرش هرگونه ستمی سرباز زنند و در دفاع از ستم‌دیده، هم قول و هم پیمان باشند، حکومت بر آنها دادگرا نه و عادلانه خواهد بود و اگر خوگر با ستم باشند و در برابر ستم از خود بازتابی نشان ندهند و فریادهای ستم‌دیده را بشنوند و به یاری او برخیزند، روشن است که ستمگرا نه و عادلانه سرپرستی خواهند شد. از این روست که پیامبر (ص) می‌فرماید:

«کما تکونون یولی علیکم.»^{۵۳}

هر آن گونه که باشید، بر شما حکومت می‌شود.

رسالتی که رسول اکرم بر دوش داشت از رویارویی با ستم‌پیشه، دفاع از ستم‌دیده، تربیت مردم و اصلاح رفتار و اخلاق آنان برای تن در ندادن به انظلام، خداوند پس از آن بزرگوار بر دوش عالمان گذارده و از آنان پیمان گرفته پاسدار این رسالت بزرگ باشند. هم رویارویی با ستم‌پیشگان را پیشه سازند، هم به دفاع از ستم‌دیده برخیزند و هم مردم را تربیت کنند و به اصلاح رفتار و اخلاق آنان پردازند که با ستم خو نکنند و در برابر فریادهای ستم‌دیدگان و کمک خواهی آنان بی تفاوت نباشند. عالم دینی وظیفه دارد در برابر کسانی که با رفتار و اندیشه‌های انحرافی خود زمینه ساز ستم می‌شوند و به حکومت‌گران ستم‌پیشه عرصه جولان می‌دهند، بایستند و به اصلاح رفتار و اندیشه‌های آنان پردازند.



عالمان روشن اندیش و آگاه شیعه باید در برابر اندیشه و مسلک قضا و قدر آن گونه که اشاعره می گفته اند و امویان آن را رواج می داده اند و در ذهن و فکر شیعیان و در اصل دعوت به ستم پذیری و سکوت در برابر ستم پیشگان است، از ذهنها و فکرها بزدایند و آثار شوم و نکبت بار این فکر شیطانی و اهریمنی را برای مردم باز گویند.

شهید مطهری در کتاب انسان و سر نوشت، این فکر شوم را عالمانه نقد می کند و درباره آثار شوم آن می نویسد:

«بدون شک مسلک جبر، آن طور که اشاعره گفته اند، که به کلی بشر را فاقد اختیار و آزادی می دانند، آثار سوء اجتماعی زیادی دارد؛ مانند میکرب فلج، روح و اراده را فلج می کند. این عقیده است که دست تطاول زورگویان را درازتر و دست انتقام و دادخواهی زورشنوها را بسته تر می کند. آن کس که مقامی را غصب کرده و یا مال و ثروت عمومی را ضبط نموده است، دم از موهبتهای الهی می زند و به عنوان این که هر چه به هر کس داده می شود، خدادادی است و خداست که به مُنعم، دریا دریا نعمت و به مفلس، کشتی کشتی محنت ارزانی فرموده است، بهترین سند برای حقانیت و مشروعیت آن چه تصاحب کرده ارائه می دهد و آن که از مواهب الهی محروم مانده، به خود حق نمی دهد که اعتراض کند؛ زیرا فکر می کند این اعتراض، اعتراض به قسمت و تقدیر الهی است و در مقابل قسمت و تقدیر الهی، باید صابر بود، سهل است، باید راضی و شاکر بود.



ظالم و ستمگر از اعمال جابرانه خرد به بهانه سرنوشت و قضا و قدر، رفع مسؤولیت می‌کند؛ زیرا او دست حق است و دست حق سزاوار طعن و دق نیست و به همین دلیل، مظلوم و ستمکش نیز آن چه از دست ستمگر می‌کشد، تحمل می‌کند؛ زیرا فکر می‌کند آن چه بر او وارد می‌شود، مستقیماً و بلاواسطه از طرف خداست و با خود می‌گوید: مبارزه با ظلم و ستمگری هم بهبوده است؛ زیرا پنجه با پنجه قضا افکندن است، و هم ضد اخلاق است، زیرا منافی مقام رضا و تسلیم است.^{۵۲}

عالم دینی وظیفه دارد برای دفاع از ستمدیدگان و ریشه کن کردن ستم از جامعه، راه‌های گوناگون را بیاماید و طرح و برنامه‌های دقیقی عرضه بدارد. او باید افزون بر عمل و پیشاهنگی در ستیز با ستم و دفاع از ستم‌دیده که بسیار کارساز است و نقش آفرین و برانگیزاننده، آیات قرآنی را در دفاع از ستمدیدگان و مبارزه با ستم، بسان مشعل‌های روشنایی آفرین، فراراه مردم برافروزد، تا مردم مسلمان، همیشه در روشنایی حرکت کنند و از افتادن در تاریکی انظلام و ستم‌پذیری در امان بمانند.

مردم مسلمان، به پیامبر اکرم، از بن جان عشق می‌ورزند و دوست دارند در روشنایی سیره و سخن آن عزیز، راه زندگی را بیمایند و در خط روشنی سیر کنند که آن حضرت، در سیره و سخن، برای آنان نمایانده است. از این روی، بر عالمان دینی است که زوایای سیره آن حضرت را، بویژه در مقوله مورد بحث به درستی باز شکافند.

فریضه جهاد و دفاع از مظلوم، مسلمان و غیر مسلمان: از جمله اصول و



مقوله و فریضه‌هایی که باید هم در آیات قرآنی به گونه دقیق روشن شود و هم در سیره نبوی، جهاد است. اگر زوایای جهاد، دقیق و همه‌سویه بیان شود، موضع اسلام، که عالمان دین باید پی گیرانه آن را دنبال کنند، درباره وظیفه مسلمانان در برخورد با کسانی که در گوشه و کنار جهان شکنجه می‌شوند و در چنگ اهریمنانه مستمگران اسیرند و هیچ راه نجاتی نمی‌یابند، روشن می‌گردد. استاد شهید، عالمانه به روشنگری درباره آیات جهاد می‌پردازد و پس از بررسی آیات مطلق و مقید این باب و حمل آیات مطلق به مقید، از جمله قیدهایی که به آیه: «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» می‌زند، دفاع از مظلوم است:

«آیا قید، منحصر به همین است که طرف بخواهد با ما بجنگد؟ یا یک چیز دیگر هم هست؟ آن چیز دیگر این است که ممکن است طرف با ما نخراهد بجنگد، ولی مرتکب یک ظلم فاحش نسبت به یک عده افراد انسانها شده است و ما قدرت داریم آن انسانهای دیگر را که تحت تجاوز قرار گرفته‌اند، نجات بدهیم، اگر نجات ندهیم، در واقع به ظلم این ظالم نسبت به آن مظلوم، کمک کرده ایم.

مادر جایی که هستیم، کسی به ما تجاوز نکرده، ولی یک عده از مردم دیگر که ممکن است مسلمان باشند، و ممکن است مسلمان هم نباشند، تحت تجاوز قرار گرفته‌اند (اگر مسلمان باشند مثل جریان فلسطینی‌ها که اسرائیلی‌ها آنها را از خانه‌هایشان آواره کرده‌اند، اموالشان را برده‌اند، انواع ظلمها



نسبت به آنها مرتکب شده اند، ولی فعلاً به ما کاری ندارند. (آیا برای ما جایز است که به کمک این مظلومهای مسلمان بشتاییم، برای نجات دادن آنها؟

بله، این هم جایز است، بلکه واجب است، این هم یک امر ابتدایی نیست، این هم به کمک مظلوم شتافتن است، برای نجات دادن از دست ظلم، بالخصوص که آن مظلوم، مسلمان باشد. ۵۵

دفاع از حقوق ملتها: شهید مطهری، در آیات جهاد، دقیق و عالمانه می نگرد و با شناختی که از آموزه های اسلام و هدفهای مقدس، والا، متعالی و انسانی اسلام و سیره رسول خدا و علی مرتضی دارد، دامنه جهاد اسلامی را می گستراند و انجام این فریضه بزرگ را محدود به همان کسانی نمی داند که مورد تجاوز و تهاجم دشمن قرار گرفته باشند و یا کسانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، مسلمان باشند، بلکه هر گروه از انسانها، در هر کجای از دنیا، با هر دین و آیینی که دارند، اگر ستمکاران ددمنش و بی وجدان و به دور از شرف انسانی به آنان یورش برند، و به قتل و غارت پردازند و زندگی را بر آن ملت به

عالم دینی در فرهنگ اسلامی، افزون بر تک تک مردم که باید سطح آگاهی و دانش خود را بالا ببرند و از زمان حال و آینده درک درستی داشته باشند، به گونه خاص، به خاطر جایگاهی که دارد، وظیفه دارد با شناخت و درک نیازها و اقتضاهای زمان حال، به پیش بینی نیازهای فکری آینده بپردازد و خود را و جامعه علمی را برای رویارویی درست، حساب شده، دقیق، آگاهانه و عالمانه با رویدادهای فکری، جریانهای فکری و طوفانهایی که ممکن است به رویارویی سختی با فکر دینی برخیزند، آماده کند.

جهنم دگر سازند و هر گونه راه رهایی را بر مردم آن سرزمین ببندند و حقوق شان را پایمال کنند، برابر آیات جهاد بر مسلمانان واجب می‌داند اگر توان دارند به کمک آن مردم مظلوم بشتابند.

از باب نمونه در سخنرانی که به تاریخ ۱۳۵۱/۹/۲، در آمفی تاتر دانشکده حقوق دانشگاه تهران، در جمع بیش از چهارصد نفر دانشجو ایراد می‌کند، بنا به گزارش ساواک، می‌گوید:

«اگر حقوق انسانی و ملی انسانی مورد تهاجم قرار گیرد، مطابق مکتب اسلام، باید به دفاع برخاست. کسانی که به بشریت خیانت می‌کنند، باید به جنگ با آنان شتافت. هرگاه حقوق ملتی به دست ملتی ستمگر مورد تجاوز قرار بگیرد، اعلامیه حقوق بشر می‌گوید، چون این تهاجم در مورد ملت خاصی است و به ما مربوط نمی‌شود، لذا نباید جلوی این ستمگری گرفته شود. ولی مکتب اسلام می‌گوید: جنگ و جهاد، با چنین کشور استعمارگری و وظیفه ذاتی هر ملتی است. کسی که به نفع ویت کنگ وارد جنگ شده شایسته ستایش است. کسی که نفع آواره فلسطینی به جنگ برمی‌خیزد، کاری در حد والای انسانی انجام می‌دهد.»^{۵۶}

دفاع از آزادی: استاد شهید، سلب شدن و به خطر افتادن آزادی ملتی را نیز از مراددی می‌داند که امت اسلامی، برابر آیات جهاد، باید به رویارویی با کسانی برخیزد که این حق مقدس را از آن ملت سلب می‌کنند؛ زیرا به باور ایشان آزادی



حق انسانیت است و دفاع از حق انسانیت هم، دفاع مشروع به شمار می‌رود: «ملاك تقدس دفاع این نیست که انسان باید از خود دفاع کند، بلکه ملاك این است که باید از «حق» دفاع کند. وقتی که ملاك حق است، چه فرقی است میان حق فردی و حق عمومی و انسانی، بلکه دفاع از حقوق انسانی، مقدس تر است و امروز، ولو اسمش را نبرند، در عمل به آن اعتراف دارند. مثلاً آزادی را از مقدسات بشری به حساب می‌آورند. آزادی، مربوط به یک فرد و یک ملت نیست. حالا اگر آزادی در جایی مورد تهاجم قرار گرفت؛ اما، نه آزادی من و نه آزادی ملت من، بلکه در یک گوشه‌ای از گوشه‌های دنیا، آزادی، که جزء حقوق عمومی همه انسانهاست، مورد تهاجم قرار گرفته، آیا دفاع کردن از این حق انسانیت، به عنوان دفاع از حق انسانیت مشروع است، یا نه؟ اگر مشروع است، پس منحصر به آن فردی که آزادی او مورد تهاجم قرار گرفته نیست، افراد دیگر و ملت‌های دیگر نیز می‌توانند، بلکه باید به کمک آزادی بشتابند و به جنگ سلب آزادی و اختناق بروند.

در این جا چه جواب می‌دهید؟

گمان نمی‌کنم کسی تردید کند که مقدس‌ترین اقسام جهادها و مقدس‌ترین جنگ‌ها، جنگی است که به عنوان دفاع از حقوق انسانیت صورت گرفته باشد. ۵۷

شهید عالمانه به دفاع از مظلوم برخاست و با ارائه معنای فراگیر از جهاد و



دفاع مشروع، هم خود به وظیفه ای که در دفاع از مظلوم بر عهده داشت عمل کرد و هم دیگران را، بویژه حوزه ها و عالمان دینی را برانگیخت که دفاع مشروع اسلام را، که پر جاذبه است و هماهنگ با نیاز روز، احیا کنند و در دفاع از مظلوم پیشاهنگ باشند.

او با سخنرانیهای حماسی و پر شور، در زمان حاکمیت طاغوت و حکومت وابسته به آمریکا و طرفدار پر و پا قرص اسرائیل و زیر سلطه و نفوذ صهیونیست بین المللی، به دفاع قهرمانانه از ملت مظلوم فلسطین پرداخت. این دفاع قهرمانانه و پر شور در روزگاری بود که اخبار دهشتناک سرزمینهای اشغالی و جنایتها و سفاکیهای صهیونیستهای شریر و خون آشام و به دور از وجدان انسانی، در این مرز و بوم، بازتاب نداشت و روشنفکران به گونه ای شک برانگیز سکوت کردند و شماری هم از اهل دین، فریب خوردند و بازیچه دست بیگانگان شدند و گفتند: فلسطینیان ناصبی اند! اما استاد، قهرمانانه این جو سکوت را شکست و پرده از دامنشها، جنایتها، آدمکشیهای صهیونیستها برداشت و هدفهای شوم آنان را برای مردم مسلمان افشا کرد:

«ما باید فرض کنیم که اگر پیغمبر اسلام (ص) امروز بود چه می کرد؟ درباره چه مسأله ای می اندیشید؟ والله و بالله، من قسم می خورم که پیغمبر در قبر مقدسش امروز از یهود می لرزد. من اگر نگویم، والله مرتکب گناه شده ام. و هر خطیب و واعظی که نگوید مرتکب گناه شده است.

یهودیهها مدعی هستند که در دو هزار سال پیش، دو نفر از ما یهودیهها، یکی داود و یکی سلیمان برای یک مدتی در آن جا



سلطنت کرده اند. در تمام این مدت دو-سه هزار ساله.

این تاریخ را شما بخوانید. کی بوده است که سرزمین فلسطین به یهود تعلق داشته باشد؟ کی بوده است که سرزمین فلسطین اکثریتش مال ملت یهود باشد؟ قبل از اسلام مال آنها نبود، بعد از اسلام هم مال آنها نبود.

چطور شد که یک دفعه نام «وطن یهودی» به خود گرفت؟

یهودی‌هایی که در اطراف و اکناف دنیا زندگی می کردند، فقط به دلیل این که فرنگیها به اینها زجر داده اند و اینها دنبال یک نقطه ای می گردند که آن جا جمع شوند و به دلیل این که مردم خیانت پیشه ای هستند و به دلیل این که کتاب مقدس شان به آنها اجازه داده که اگر به سرزمینی رفتید، از هیچ وسیله ای برای پیشبرد هدف تان امتناع نکنید...

انگلستان، زمینه مهاجرت شان را فراهم کرد، زمینها را آمدند خریدند. یک عده روشنفکر در میان اعراب بود، قیام کردند، انقلاب کردند، ولی اینها را کشتند، اعدام کردند و ... اسلحه زیادی هم در میان اینها (یهودیها) پخش کردند. بعد اتقادند به جان مسلمانان بومی، کشتند و زدند و بعد هم بیرون کردند و آواره کردند و پشت سر یکدیگر می مهاجرین یهودی از کشورهای اروپایی آمدند و آمدند. این یهودی که شما اسم شان را می شنوید- مرشه دایان و گلدامایر و زهرمار- شما ببینید که



اینها از کجای دنیا آمده اند و مدعی هستند که این سرزمین سرزمین ماست؟

امروز شما ببینید که در حدود دو میلیون و پانصد هزار نفر، یا سه میلیون نفر مسلمان آواره از خانه و زندگی خودشان هستند.

هدف مگر تنها همین است که دولت کوچکی در آن جا تشکیل بشود؟ خیلی اشتباه کردید! همه اشتباه کرده اند!

او می داند که یک دولت کوچک، بالاخره نمی تواند در آن جا زندگی بکند. یک اسرائیل بزرگ [می خواهد] که دامنه اش از این طرف تا ایران خودمان هم شاید کشیده شود. مگر ادعای مدینه را ندارند؟ مگر ادعای خیبر را ندارند که نزدیک مدینه است؟

مگر روزولت پیشنهاد نداد که به پادشاه وقت عربستان که این خیبر را شما بیاید و بفروشید به اینها؟

مگر اینها ادعای عراق و سرزمینهای مقدس شما را ندارند؟
والله قضیه ای که دل پیامبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است. ۵۸۰

این فریاد جانسوز یک عالم آگاه، درد آشنا و وظیفه شناس است. این درد جان گذار، این فریاد آتشین که اعماق جان را می گدازد و در روح و روان انسان دردمند، دگرگونی پدید می آورد و چنان انسان را حالی به حالی می کند که دوست دارد قالب تهی کند و از این لعن زاری که صهیونیست، با همکاری و همراهی سران خیانت پیشه کشورهای اسلامی و زمینه سازی مردم ناآگاه برای



مسلمانان پدید آورده است، رهایی یابد. این فریاد، این دغدغه، این دفاع مظلومانه و غریبانه از ملت مظلوم فلسطین، بلکه از همه مسلمانان، از انسانیت، از شرف و از آزادی باید همیشه و همه گاه در کانونها و حوزه‌های دینی طنین افکن باشد، تا موج بیداری بیافریند و خواب رفتگان و غفلت زدگان را بیدار کند و به خود بیاورد و حوزه‌ای پدید آورد آشفشان، که گدازه‌های آن همیشه و همه آن بر سر دستگاه‌ها و حکومت‌های ستم، بویژه صهیونیسم جهانی فروریزد.

حوزه‌ای که همیشه و همه آن در فکر و اندیشه مظلومان جهان باشد، نگرش طالب علمان که در آن پروریده می‌شوند به دین و مقوله‌های دینی، با طالب علمانی که در حوزه ساکت و راکت، بی دغدغه و بی تفاوت در برابر ستمی که بر مظلومان روا داشته می‌شود، فرق بنیادین دارد.

بهترین و پر جاذبه‌ترین تبلیغ از دین و آموزه‌های دینی، دفاع از ستم‌دیدگان است. حوزه‌های دینی وقتی در دفاع از ستم‌دیدگان جهان پیش قدم باشند، در اصلاح دین و دنیای مردم اثر گذارترند. هر آیین و دینی که رابت دفاع از مظلوم را برافرازد، خیلی زود بر تارک جهان خواهد درخشید و قلب و دل میلیون‌ها انسان در بند و آزاد را در چنگ خواهد گرفت.

رمز گسترش شگفت‌انگیز اسلام، در دفاع جانانه پیامبر اسلام (ص) و پیروان راستین آن عزیز مظلوم نواز از ستم‌دیدگان و زجر کشیدگان، با هر دین و آیین بود.

حوزه‌های دینی اگر امروز، وظیفه خود را در دفاع از ستم‌دیدگان انجام ندهند، در رویارویی با ستم و ستم‌پیشگان در ارائه فکر و طرح و ارائه روش‌های



مبارزه پیشگام نباشند، خیلی زود افول خواهند کرد و جایگاه خود را در بین مستضعفان جهان از دست خواهند داد.

حوزه های دینی باید با پرورش طالب علمان شجاع و نفسیرها و برداشتهای امیدآفرین، انگیزاننده، شورانگیز و ضدستم از آموزه های دینی، به کانونهای شعله ور، گرم، برانگیزاننده و ضدستم و پناه ستمدیدگان دگر شوند، تا بتوانند پیام راستین دین را به جهانیان برسانند و به آنان بنوشانند. در غیر این صورت، یعنی بدون حضور نقش آفرین در آوردگاه رویاری ظالم و مظلوم، گوهر دین شناخته و شناسانده نمی شود. زیباییهای دین وقتی شناخته و شناسانده می شوند که دین بتواند توان و شکوه خود را در آوردگاه های گوناگون، بویژه در آوردگاه دفاع از ستمدیدگان، که در زمان ما سخت پیچیده و دشوار است و نیاز به ابتکار عمل دارد و سیاستهای راهبردی دقیق، خود را بنمایاند.

استاد شهید، رسالت خود می داند که مسلمانان را به همبستگی فراخواند. همبستگی را از نشانه های حیات جامعه می داند. در این نگاه، جامعه ای حیات دارد و زنده است که اعضای آن به هم پیوسته باشند و اگر اعضای آن متلاشی و پراکنده باشند، حکایت از مردگی جامعه دارد. جامعه ای که در برابر متلاشی شدن بخشی و قسمی از خود، احساس درد نکند، به فریاد نیاید، به فکر چاره نیفتد، بی گمان مرده است و گرنه امکان ندارد، بخشی از او جدا شود و متلاشی گردد، هیچ احساسی نداشته باشد و بازتابی از خود بروز ندهد. استاد، استاد، سخن رسول خدا می جوید و نشانه های زنده بودن جامعه را از زبان آن بزرگوار نقل می کند که می فرماید:



«مثل المؤمنین فی تواددهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالتبهر و الحمى» . ۵۹

مثل مردم با ایمان، در همدلی، در دوست داشتن یکدیگر، در عاطفه داشتن نسبت به یکدیگر در علاقه مند بودن به سرنوشت یکدیگر، در همدردی نسبت به یکدیگر، مثل پیکر زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا با این عضو همدردی می کنند.

اگر جامعه، از چنین همبستگی، هم آرایی و همدردی و علاقه مندی به سرنوشت همدیگر، در بین اعضای خود بی بهره باشد، مرده است؛ همان گونه که در پانصد سال پیش، وقتی اندلس، با درد و رنج، از پیکر جامعه اسلامی جدا شد، دیگر اعضا در خود دردی احساس نکردند، اصلاً نفهمیدند، حیات نداشتند که احساس درد کنند و بفهمند عضوی از آنها جدا شده و درد دارد و رنج می کشد.

و نشانه دیگر از حیات که پیامبر اسلام (ص) از آن نام می برد، اجابت استغاثه و کمک خواهی مظلوم و برادر مسلمان است. جامعه و فردی که به استغاثه مظلوم و گرفتار در چنگ بدسیرتان و ستم پیشگان، پاسخ ندهد و کمک خواهی او را اجابت نکند، مسلمان نیست، حیات ندارد، مرده است و از گردونه زندگی برکنار:

«من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» . ۶۰

هر که بشنود مردی استغاثه می کند و مسلمانان را به یاری می طلبد و او را اجابت نکند، مسلمان نیست.



استاد شهید، بر این اساس است که می گوید:

به هر حال برای ما لازم و ضروری است که تفکر اسلامی خودمان را به شکل زنده ای در آوریم، تلقی خودمان را از اسلام عوض کنیم، نگاهی کنیم شاید مثل کسی که قبائی، یا کتی را وارونه پوشیده، ما هم لباس اسلام را وارونه پوشیده ایم... واقعاً ما باید تجدید نظری در مسلمانی خودمان بکنیم، شاید ما لباس مسلمانی را به تعبیر امیرالمؤمنین، وارونه پوشیده ایم.^{۶۱}

اگر تلقی ما از اسلام عوض شود و به گونه ای زنده دربیاید، گونه نگاه و نگرش مان به جهان اسلام فرق خواهد کرد. به هر گوشه ای از آن بیگانه گام بگذارد، خیلی زود بازتاب نشان خواهیم داد که گویی دشمن گام روی قلب ما گذاشته است. یک پیکر زنده این گونه است. مثل مردم با ایمان و کسانی که به حصار باورمندان وارد شده اند، چنین است. چنان باهم در پیوندند و علاقه ها و همدردیها و دوستیها و مهرورزیها زرف و ناکران پیدا است، یک پیکر را مانند، یک پیکر زنده، شاداب، حساس که هر عضوی به درد آید دیگر عضوها را نماند قرار.

شهید مطهری تلاش می ورزد، در زمان خود، با روی فروریخته جامعه اسلامی را از نو بنیاد بگذارد و برادری و همدردی و مهرورزی را در جامعه اسلامی احیا کند؛ از این روی از آتش خفته ای که در جهان اسلام شعله ور است می گوید، آثار شوم و نکبت باری تفاوتیها، جداییها، نامهربانیهای گذشته دوز را یادآور می شود از اندلس، عضو بریده شده و جدا افتاده جهان اسلام یاد می کند، زخمی که هیچ گاه التیام نخواهد بخشید:



«حدود پانصد سال پیش، وقتی که اندکس را که یکی از شریف‌ترین اعضای پیکر اسلامی بود، از مسلمانان گرفتند. که این هم تاریخچه عجیبی دارد. اساساً مسلمین دیگر، هیچ مترجه نشدند و گویا اصلاً، خبردار نشدند که عضو شریفی را که یکی از مهدهای بزرگ تمدن اسلامی و جهانی است از آنها گرفتند. در آن وقت گرفتار جنگ شیعه و سنی بودند، اصلاً فکر نمی‌کردند که چنین موضوعی هم در دنیا مطرح است و چنین فاجعه‌ای هم برای دنیای اسلام رخ داده است.»^{۶۲۰}

او، با عالمان روشن‌اندیش زمان خود هماهنگ می‌شود، تا اعضای از هم جدا شده جهان اسلام را به هم پیوندزند و در گرفتاری غم‌انگیز و جگرسوز ملت فلسطین، مردم جامعه خود را به همدردی با آن ملت مظلوم وادارد. با دو تن از عالمان بزرگ: علامه طباطبایی و سید ابوالفضل موسوی زنجانی، حساب مشترکی برای یاری به فلسطینیان می‌گشایند. به خوبی می‌داند آن چه در چنین حسابی ریخته می‌شود، آن چنان که باید و شاید این ملت همه چیز از دست داده را به کار نمی‌آید و از آلام، دردها، رنجها و مصیبت‌های آنان نمی‌کاهد و در وضع زندگی پر ادبار آنان دگرگونی پدید نمی‌آورد، اما این حرکت را حرکت سمبلیک و نمادین در ابراز علاقه و همبستگی می‌داند. کاری که قلبها را به هم نزدیک می‌کند و ملت فلسطین را از غربت و تنهایی به درمی‌آورد و احساس می‌کنند قلبهای بسیاری در جهان برای آنان می‌تپد و رنج، درد، حرمان، گرفتاری آنان را رنج و درد و گرفتاری خود می‌دانند.

توجه داشته باشید این حسابها و کمک‌کردنها و حساب باز



کردنها، به این نظر نیست که پول چقدر جمع می‌شود. مسلم است همه ما ایرانیها اگر بخواهیم همه پولهای مان را روی هم بریزیم، شاید به قدر پول دو تاییهودی که در آمریکا نشسته‌اند و پول دنیا را از راه ربا و دزدی ثروت دنیا می‌برند، نشود، ولی حساب این است که مسلمان، شرط مسلمانی اش همدردی است، شرط مسلمانی اش همدلی است. ۶۳

در روزگاری که دستهای مرموز قرارانی به کارند تا بین شیعه و جهان اسلام جدایی بیفکنند و شیعه را علیه تمامی اهل سنت و اهل سنت را علیه شیعه بسیج کنند، تا در این غبار انگیزیها و در ظلام این اختلافها و کشمکشها، زخمی کاری بر عضوی شریف و مقدس جهان اسلام بزنند، یا عضوی کارآمد، نقش آفرین و افتخارآمیز را از این پیکر جدا سازند، استاد شهید دقیقه را درک می‌کند و توجه نکردن و احساس درد و دردمندی نکردن دیگر اعضا را در برابر بریده و زخمی شدن یکی از اعضا، خروج از اسلام می‌داند و در مجلس سوگواری ابا عبدالله (ع) خطاب به دوستان و عزاداران آن حضرت، پیوند با مردم فلسطین را، پیوند با امام حسین (ع) اعلام می‌کند:

«شما اگر یک تومان در این راه بدهید، آن که ارزش دارد، احساسات شماست، نماینده مسلمانان شماست. پیوند خودتان را با این وسیله با حسین بن علی روشن کرده‌اید. عرض کردم: امروز، روز پیوند با شهیدان است.»

اگر بنا باشد ما در موقع اش که می‌شود، از شهیدان بگسلیم، ولی بعد همیشه بنشینیم و امری را که نشدنی است بگوییم:



السلام عليك يا ابا عبد الله . يا ليتنا كنا معك فنفوز فوزاً عظيماً .

ای کاش ما بودیم با تو . حسین بن علی (ع) می گوید: کربلا که یک روز نیست، همیشه است. ۶۴

استاد شهید در دفاع از مظلوم، آرام و قرار نداشت. از هر راه و هر مناسبتی استفاده می کرد، تا پیام مظلومان جهان را به گوش مردم برساند و آنان را از سرنوشت ملتها، بویژه ملت اسلامی آگاه کند. او بهروزی و سیه روزی ملتها را در یکدیگر اثرگذار می دانست و می گفت: از این روی، وظیفه و رسالت خطیبان جمعه است که از بهروزی و سیه روزی مردم مسلمان در سرتاسر جهان، مردم را آگاه کنند و حمیت و غیرت آنان را برانگیزانند:

«در رسائل الشیعه، ج اول، صفحه ۴۵۷ در ضمن احادیث

مربوط به خطبه جمعه، حدیثی از کتاب علل الشرایع و عیون

اخبار الرضا نقل کرده - این حدیث را فضل بن شاذان نیشابوری،

که از اکابر و ثقات رواه ماست، از حضرت رضا، علیه السلام،

نقل می کند - در آن جا دارد:

... و یخبرهم بما یرد علیهم من الآفاق من الاحوال التي فیها

المضرة والمنفعة . دیگر این که آن چه در آفاق دور دست از

قضایای خوب و بد به حال مسلمین واقع می شود، به آنها بگوید

و به اطلاع آنها برساند و آنها را در جریان بگذارد. حوادثی برای

عالم اسلام پیش می آید، یک وقت از نوع نوید و بشارت است،

پیشرفتی حاصل شده برای اسلام و افتخاری به دست آمده است

و خوب است مردم مطلع شوند و یک وقت است حادثه سوئی



برای عالم اسلام پیش آمده، باز باید مسلمین از حال یکدیگر آگاه بشوند. مثلاً بدانند در این هفته بر سر برادران شان در الجزایر، یا در نقطه دیگر دنیا چه آمده است. ۶۵۴

امروز حوزه های دینی، برابر این الگوی رخشان، پر جلوه و زلال، یعنی شهید عزیز مرتضی مطهری، دفاع از ستمدیدگان را باید به طور جدّ در سرلوحه برنامه های خود قرار دهد و بر این خیال و پندار نباشد که این وظیفه را نظام مقدس جمهوری اسلامی انجام می دهد و از عهده او خارج است. نه، این رسالت و وظیفه هیچ گاه از دوش عالمان دین برداشته نمی شود. آنان در هر حال، باید این راییت را بر دوش بکشند.

سرمایه انسانی هر جامعه ای بزرگ ترین سرمایه است. الناس معادن کمعادن الذهب والفضة. این سرمایه های انسانی، نیازمند به اکتشاف، استخراج و بهره برداری اند و باید کان شناسان چیره دست، کارآزموده، تجربه دیده، سردی و گرمی چشیده، آشنای به زیر و بم کار، آشنای به رگه های باارزش و دارای بار بالای طلا، دست به کار کشف، بیرون کشیدن و بهره برداری شوند. کار بسیار دشوار، دقیق و از عهده هر کس بیرون است. تنها کسانی می توانند به این نیازمندی انسان به کشف و استخراج و بهره برداری پاسخ دهند که به برگ برگ کتاب روح او آشنایی داشته باشند. به حرکت درآوردن انسان، و به عرصه وارد کردن او، کاری است کارستان، از دست هر کسی ساخته نیست، باید کسانی به این میدان و آوردگاه وارد شوند، رمز گشودن کتاب روح را بدانند که روح انسان دارای قانونها و سازو کارهای ویژه است:





«انسانها و رفتار و حیاتِ روحی آنها دارای قوانین، یا مکانیسمها و فعل و انفعالیهای اختصاصی اند. اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم آنها را قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم. انسانها به مثابه صندوقِ رمزند. گشودنِ کتابِ روح و جلب همکاری آنها، بیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می‌خواهد، نه زور. قوانینِ رفتارِ انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد، نه وضع.»^{۶۶}

پس در رهبری انسانها سه اصل مهم را باید در نظر داشت و به گونه جدی در کانون توجه قرار داد:

۱. سرمایه انسانی
۲. نیازمندی سرمایه‌های انسانی به اکتشاف، استخراج، بهره‌برداری و رهبری و مدیریت.
۳. اصول مدیریت.

استاد شهید دربارهٔ اهتمام اسلام به این سه اصل می‌نویسد:

«در اسلام، اهتمام به هر سه اصل، به نحو روشن دیده می‌شود. اهمیت ذخائر انسانی، آن چیزی که در اسلام راجع به مقام انسان، آمده است که خلیفة اللّٰه و مسجود ملائک و دارای روح الهی است و پیامبران آمده‌اند که دفاتنِ عقول را ظاهر کنند و این که ای انسان! خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی.

وسخر لکم ما فی السموات و الارض
و خلقنا لکم ما فی الارض جمیماً.



وجعلنا لکم فیها معایش .

هو انشاءکم من الارض و استعمرکم فیها .

اصل دوم، همان است که گفتیم اساس فلسفه بعثت انبیاست .

اما اصل سوم، آن چیزی است که امروز به نام اصول مدیریت

نامیده می شود .

این را از دو منبع اسلامی می توان استفاده کرد :

اول سیره عجب رسول اکرم و علی، علیه السلام و سایر ائمه

اطهار . دوم : از دستورالعملهای آن بزرگواران به نمایندگان خود

در مقام رهبری مردم مثل آن چه که رسول اکرم، به معاذبن جبل

فرمود که در سیره ابن هشام هست : یَسِّرْ و لا تَعَسِّرْ و بَشِّرْ و لا تَنْفَرْ

و صلِّ بهم صلوة اضعفهم .^{۶۷}

چون مقام انسان بالاست و برخوردار از روح الهی، رهبری او اهمیت

می یابد و یکی از دشوارترین کارها و پیچیده ترین مدیریتهاست . مدیریت روح

انسان و بسیج نیروهای نهفته در او به سوی کمال، چه از بعد اجتماعی و زندگی

این جهانی و چه از بعد معنوی، عالی ترین و سخت ترین مقام انسانی است .

از این روی خداوند، ابراهیم را پس از سرگذراندن آزمایشهای بسیار سخت :

فزرقتن در آتش، به خاطر خدا و در راه عقیده و رویارویی با نمرود و نمرودیان،

یورش بردن به بتان و شکستن آنها، بی هراس از عقوبت، به قربانگاه بردن فرزند

دلبد خویش برای بریدن سر او در راه خدا و ... به امامت و رهبری مردمان برگزید :

و اذ ابلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمه^{۶۸} قال انی جاعلک للناس

اماماً .^{۶۸}



و چون خدا ابراهیم را به سختی چند بیازمود و ابراهیم به انجام

برد، خدا گفت:

من تو را پیشوای کسان گردانم.

در حدیث شریف این معنی درباره ابراهیم به درستی و روشنی بازتاب یافته است:

«ان الله اتخذ ابراهیم نبیاً، قبل ان يتخذ رسولاً واتخذ رسولاً قبل

ان يتخذ خلیلاً واتخذ خلیلاً قبل ان يتخذ اماماً.»^{۶۹}

اینها و ده ها آیه و روایت و سیره پیامبر (ص) و علی (ع) از یک سو و پیچیدگی روح انسان از دیگر سو، جایگاه رهبری و مدیریت انسانها را در مکتب اسلام، بس بااهمیت، دشوار، سرنوشت ساز جلوه گر می سازد:

«حقیقت این است که رهبری انسانها و بسیج کردن نیروهای

عظیم نهفته آنها در مسیر کمال، چه از نظر بعد اجتماعی و زندگی

این جهانی و چه از نظر بعد روحانی و معنوی و سلوک الی الله،

عالی ترین و مشکل ترین مقام انسانی است و لهذا رهبری جامع و

کامل، جز در خور افرادی نظیر ابراهیم و خاتم الانبیاء و

امیرالمؤمنین (ع) نیست.»^{۷۰}

پس آن که بتواند نفس خود را مدیریت کند، بر هواها و هوسها چیره آید و

تواناست که به بهترین وجه از سرمایه هایی که در اختیار دارد: عقل، هوش، ادراک

و ... یعنی سرمایه های حیات، بهره برداری کند و به مدیریت درست، دقیق،

تراز مند آنها بپردازد و از بوته های آزمایش، سربلند به درآید، می تواند و شایستگی

آن را دارد که سرمایه های انسانی را به کار گیرد. چون رشد فردی و شخصی را به

حد کمال و تمام و در اوج خود دارد، سرمایه های انسانی را به هدر نخواهد داد:



رشد عبارت است از شایستگی و لیاقت برای اداره و نگهداری و بهره‌برداری و استفاده از وسایل و سرمایه‌ها و امکانات حیات. اکنون می‌گوییم یکی از سرمایه‌ها و بلکه مهم‌ترین سرمایه‌ها، سرمایه‌های انسانی است و اداره این سرمایه و نگهداری آن و هنر ندادن آن و اداره و بهره‌برداری صحیح از آن، رشد بهره‌برداری از سرمایه‌های خود، رشد شخصی و اخلاقی است و این اساسی‌ترین و مقدم‌ترین رشدهاست. لہذا می‌بینیم وقتی ابراهیم تقاضا می‌کند که برخی از ذریه‌اش نیز امام و رهبر باشند، جواب داده می‌شود: «لاینال عہدی الظالمین» یعنی آن که رشد فردی و شخصی را فاقد است، آن که رشد انسانی و اخلاقی را فاقد است، نمی‌تواند رهبر خلق باشد. آن که خود انسان نیست و لو دانا باشد و رموز انسانیت را بلداند، نمی‌تواند انسان‌ساز و مهندس انسان‌ها و کشاورز انسانها باشد. اما رشد بهره‌برداری از سایر سرمایه‌های انسانی و اداره و به‌کار گرفتن آنها و پرورش دادن آنها و بهره‌برداری از آنها و سامان دادن و سازمان دادن به آن نیروها و آزاد کردن و حرارت بخشیدن و از سردی و افسردگی و جمود خارج کردن آنها و باز کردن آنها، یعنی پاره کردن زنجیرهای معنوی و روحی آنها که:

«و یضع عنهم اصرہم و الاغلال الی کانت علیہم.»

این چنین رشدی، همان است که به نام مدیریت و رهبری نامیده می‌شود. ۷۱



رهبری انسانها در مکتب اسلام، کاری است پیامبرانه. رهبر و امام جامعه باید رشد فردی و شخصی داشته باشد، تا شایستگی جانشینی مقام امامت پیامبر را بیابد. یعنی وقتی توانست به بهترین وجه از فرای عقلانی، نفسانی و ادراکی خود بهره کامل را ببرد و بر احساسها، گرایشها، شهوتها، خواب و خوراک، چشم و گوش و زبان خود مدیریت دقیق و همه سویه داشته باشد و قادر بود آنها را تحت مدیریت و سلطه خود درآورد، شخصیت انسانی اش کامل است و برای مدیریت سرمایه های انسانی شایستگی دارد، می تواند جانشینی مقام امامت پیامبر (ص) را بر عهده بگیرد.

از آن جا که رهبری اجتماعی و سیاسی و برآوردن سعادت دنیوی و اخروی آنان، یعنی مقام امامت پیامبر (ص) هیچ گاه نباید زمین بماند و انسانها از رشد و کمال باز بمانند، عالمان دین، با ویژگیهایی که در کتاب و سنت ذکر شده این وظیفه مهم را بر عهده خواهند داشت؛ از این روی حوزه ها برای رسیدن به این رشد، باید سخت به تکاپو بیفتند و زمینه را برای چنین دستاورد مبارکی فراهم آورند که نیاز بزرگ جامعه اسلامی است و انسان مسلمان، به رهبری و زعامت انسان رشد یافته و شایستگی برای بهره برداری از سرمایه های انسانی او، سخت نیازمند است، به رهبری که بتواند نیروهای او را به حرکت درآورد، بسیج کند و سازمان بخشد و استعدادهای او را شکوفا سازد.

استاد شهید، با شناخت دقیقی که از جایگاه رهبری در اسلام دارد و آگاهی از سیره و سنت رسول الله و گفتار و منش علی (ع) و دیگر امامان معصوم و این سخن بلند امام حسین (ع) که می فرماید:

«وانتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء، لو



کتتم تسمعون ذلك بان سجاری الامور و الاحکام علی ایدی
العلماء باللّه الامناء علی حلاله و حرامه. ۷۲

مصیبت بر شما از همه مردم بزرگتر است که اگر (نیک
می نگرستید) درمی یاتید که در نگهداشت پایگاه علما، کوتاهی
کردید و در معرض بلا قرار گرفتید و این، از آن روست که
گردش امور و اجرای احکام به دست عالمان به خداوند است که
بر حلال و حرام اش امین اند.

این وظیفه مهم را در دوران غیبت بر عهده عالمان آگاه و رشد یافته می داند
و بر آن در جای جای آثار خود تأکید می ورزد:

«وظایف عمومی و اجتماعی، اگرچه مترجم همه افراد مسلمان
است، اما بر طبقه علمای امت اسلامی شدیدتر و سنگین تر
است؛ زیرا این طبقه هستند که قادرند دردهای اجتماع و چاره آن
را به درستی تشخیص دهند و از عهده چاره جویی آنها برآیند.
دیگران این گونه وظایف را باید بار اهنمایی و تحت نظر و
تشخیص علمای امت انجام دهند. پس همه موظفند، نهایت امر
بعضی پیشرو و بعضی تابعدار: عالم ربانی و متعلم علی سبیل
نجات؛ اقامه دین و دفاع از دین و وظیفه خاص علماست. میراث
معنوی عظیم نبوی، به دست علما سپرده شده که آن را حفظ و
نگهداری کنند.»

وظیفه هدایت و رهبری، دشوارترین کارها و وظایف است. در
بعضی از زمانها فوق العاده دشوار می شود که از لحاظ تشخیص



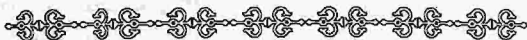
و فکر گیج کننده است و از لحاظ عمل، احتیاج به گذشت و فداکاری زیاد دارد. ۷۲

استاد شهید عالمان ربانی را در دوران غیبت بهترین و شایسته ترین کسان برای رهبری جامعه اسلامی می داند، بویژه رهبری نهضت و جنبشی که خود بنیان گذارده اند و دارای ماهیت اسلامی است:

«یک نهضت که ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند رهبری شود و باید رهبری شود؟»

بدیهی است که وسیله افرادی که علاوه بر شرایط عمومی رهبری، واقعاً اسلام شناس باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام، کاملاً آشنا باشند، به جهان بینی اسلام یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره انسان و جامعه انسانی، کاملاً آگاه باشند.

ایدئولوژی اسلام را یعنی طرح اسلام را درباره این که انسان چگونه باید باشد و چگونه باید زیست نماید و چگونه باید خود را و جامعه خود را ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند و بستیزد و خلاصه، چه راهی را انتخاب کند، و چگونه برود و چگونه بسازد و چگونه زیست نماید و... درک نمایند. بدیهی است، افرادی می توانند عهده دار چنین راهبری شوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند و با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند... ۷۳



پی نوشتها:

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲/۴۹، مؤسسه الوفاء، بیروت.
۲. خاتمیت، شهید مرتضی مطهری/۱۱۴-۱۱۵، صدرا.
۳. نظری به نظام اقتصادی اسلام، شهید مرتضی مطهری/۱۶.
۴. مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج ۳/۱۶۴، مقاله ختم نبوت، صدرا.
۵. امامت و رهبری، شهید مرتضی مطهری/۳۲، صدرا.
۶. یادداشتهای استاد شهید مطهری، ج ۴/۴۸۱، صدرا.
۷. پیرامون جمهوری اسلامی، شهید مطهری/۳۵-۳۶، صدرا.
۸. پیرامون جمهوری اسلامی، شهید مطهری/۵۶، صدرا.
۹. ده گفتار، شهید مطهری/۲۵۰، صدرا.
۱۰. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی خطبه ۱۸۲، آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
۱۱. همان، خطبه ۱۳۸.
۱۲. ده گفتار/۱۱۱-۱۱۲.
۱۳. همان/۱۲۲-۱۲۳.
۱۴. همان/۱۲۴-۱۲۵.
۱۵. همان/۱۲۵، ۱۲۷.
۱۶. همان/۱۲۷-۱۲۸.
۱۷. امدادمای غیبی، شهید مطهری/۱۴۸، مقاله رشد اسلامی، صدرا.
۱۸. همان/۱۴۸-۱۴۹.
۱۹. مجموعه آثار، ج ۱۷/۲۴۰.
۲۰. همان/۲۴۱.
۲۱. یادداشتهای استاد شهید مطهری، ج ۲/۱۰۸.
۲۲. همان/۳۰۹-۳۰۸.
۲۳. سیمای استاد در نگاه یاران، سید حمید جاوید موسوی/۷۶-۷۷، صدرا.
۲۴. پیرامون انقلاب اسلامی/۱۸۳.
۲۵. خاتمیت/۱۳۵.



۲۶. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۸۷.
۲۷. خاتمیت/ ۱۳۹.
۲۸. همان/ ۱۴۰.
۲۹. همان/ ۱۳۷-۱۳۸.
۳۰. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری/ ۱۲۸، صدرا.
۳۱. همان/ ۱۳۰.
۳۲. همان/ ۱۳۱.
۳۳. پیرامون جمهوری اسلامی/ ۳۵-۳۶.
۳۴. فلسفه اخلاق، شهید مرتضی مطهری/ ۳۲، صدرا.
۳۵. مجموعه مقالات، شهید مطهری/ ۹۵-۹۶، مقاله حق عقل در اجتهاد، جهان‌آرا، ۱۳۵۷.
۳۶. همان/ ۹۵.
۳۷. همان/ ۹۷.
۳۸. غرر الحکم، ج ۱/ ۳۳۵.
۳۹. عدل الهی، شهید مطهری/ ۳۸، حکمت.
۴۰. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
۴۱. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۹۴.
۴۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۱/ ۵۷.
۴۳. بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، شهید مرتضی مطهری/ ۱۴-۱۵، حکمت.
۴۴. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۳.
۴۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۱/ ۳۸۰.
۴۶. نظری به نظام اقتصادی اسلام، شهید مرتضی مطهری/ ۱۶، صدرا.
۴۷. احیای تفکر اسلامی، شهید مرتضی مطهری/ ۶۱، دانشگاه الهیات و معارف اسلامی.
۴۸. پیرامون انقلاب اسلامی/ ۳۹-۴۰.
۴۹. مقتضیات زمان، شهید مرتضی مطهری، ج ۲/ ۸۵-۸۶، صدرا.
۵۰. سیری در سیره ائمه اطهار، شهید مرتضی مطهری/ ۲۶۵، صدرا.
۵۱. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آینی، تجدیدنظر و اضافات، ابوالقاسم



۲۶. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۸۷.
۲۷. خاتمیت/۱۳۹.
۲۸. همان/۱۴۰.
۲۹. همان/۱۳۷-۱۳۸.
۳۰. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری/۱۲۸، صدرا.
۳۱. همان/۱۳۰.
۳۲. همان/۱۳۱.
۳۳. پیرامون جمهوری اسلامی/۳۵-۳۶.
۳۴. فلسفه اخلاق، شهید مرتضی مطهری/۳۲، صدرا.
۳۵. مجموعه مقالات، شهید مطهری/۹۵-۹۶، مقاله حق عقل در اجتهاد، جهان آرا، ۱۳۵۷.
۳۶. همان/۹۵.
۳۷. همان/۹۷.
۳۸. غررالحکم، ج ۱/۳۳۵.
۳۹. عدل الهی، شهید مطهری/۳۸، حکمت.
۴۰. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
۴۱. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۹۴.
۴۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۱/۵۷.
۴۳. بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، شهید مرتضی مطهری/۱۴-۱۵، حکمت.
۴۴. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۳.
۴۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۱/۳۸۰.
۴۶. نظری به نظام اقتصادی اسلام، شهید مرتضی مطهری/۱۶، صدرا.
۴۷. احیای تفکر اسلامی، شهید مرتضی مطهری/۶۱، دانشگاه الهیات و معارف اسلامی.
۴۸. پیرامون انقلاب اسلامی/۳۹-۴۰.
۴۹. مقتضیات زمان، شهید مرتضی مطهری، ج ۲/۸۵-۸۶، صدرا.
۵۰. سیری در سیره‌المره اطهار، شهید مرتضی مطهری/۲۶۵، صدرا.
۵۱. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، تجدیدنظر و اضافات، ابوالقاسم

- گرچی / ۶۰-۶۱، دانشگاه تهران.
- ۵۲ همان / ۶۱.
۵۳. کنز العمال، ج ۶ / ۸۹.
۵۴. مجموعه آثار، ج ۱ / ۳۷۵.
۵۵. همان، ج ۲۰ / ۲۳۲.
۵۶. عالم جاودان، استاد شهید مطهری به روایت اسناد ساواک / ۴۳۹، مرکز بررسی اسناد تاریخی.
۵۷. مجموعه آثار، ج ۲۰ / ۲۴۲-۲۴۳.
۵۸. جلوه‌های معلمی استاد / ۲۲۳-۲۲۴، مدرسه.
۵۹. حق و باطل، شهید مرتضی مطهری / ۸۳، صدرا.
۶۰. وسائل الشیعه، ج ۸ / ۱۱، ۵۶۰؛ اصول کافی، ج ۳ / ۲۳۹.
۶۱. حق و باطل / ۸۵.
۶۲. همان / ۸۴.
۶۳. همان / ۸۸.
۶۴. همان / ۸۹.
۶۵. ده گفتار / ۲۰۲-۲۰۳.
۶۶. امامت و رهبری، شهید مرتضی مطهری / ۲۲۶، صدرا.
۶۷. همان / ۲۲۶-۲۲۷. *شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۶۹. تفسیر نورالثقلین، ج ۱ / ۱۲۱، ذیل آیه کریمه.
۷۰. امامت و رهبری / ۲۲۱.
۷۱. همان / ۲۲۱-۲۲۲.
۷۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی / ۱۷۲، اعلمی، بیروت؛ رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول) پرویز اتابکی / ۲۳۸-۲۳۹، فرزاد، تهران.
۷۳. نامه‌ها و ناگفته‌ها، شهید مرتضی مطهری / ۱۳۸-۱۳۹، صدرا.
۷۴. نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، شهید مرتضی مطهری / ۷۰-۷۱، صدرا.